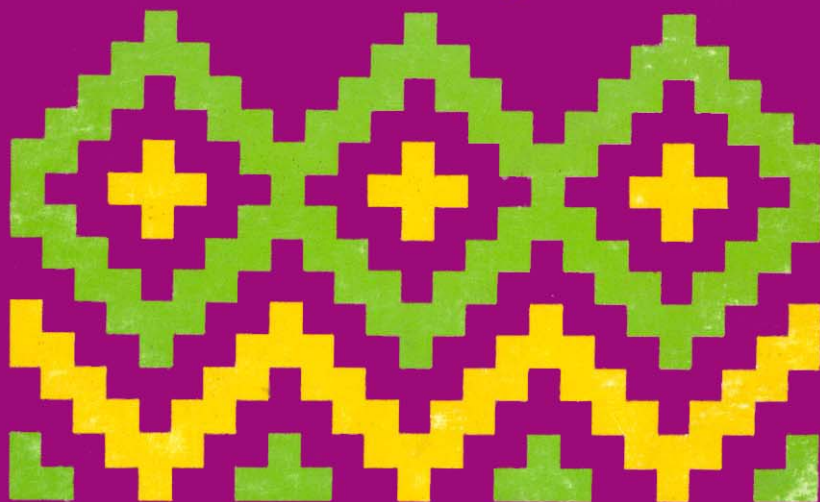


مجموعه‌ای از  
ادبیات و فرهنگ ترکمن صحرا

یوسف قوجق - محمود عطاگزلی

# پاپراف



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# یایراق (۲)

(مجموعه‌ای از ادبیات و فرهنگ ترکمن صحرا)

به کوشش

یوسف قوجق - محمود عطاگزلی



انتشارات برگ

تهران، ۱۳۲۲

## پایراق (۲)

---

به کوشش: یوسف قوجق - محمود عطاگرلی

صفحه آرا: یوسف سخنور

چاپ اول: ۱۳۷۲

تیراژ: ۴۴۰۰ نسخه

ناشر: انتشارات برگ

لیتوگرافی: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی

چاپ و صحافی: چاپخانه نقش جهان

کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است

(این کتاب با استفاده از تسهیلات حمایتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی منتشر شده است.)

## فهرست

- ۷ سخنی با شما «سزبیلین کپ له شیک»
- ۱۱ افسانه ترکمنی «پادشاه و شاعر»
- ۱۷ مقامات موسیقی ترکمن «حاجی قولاق»
- ۲۳ روایت‌هایی دربارهٔ مختومقلی
- ۲۹ شعر معاصر، شاعر معاصر «من بییک داغ بولسادیم!...»
- ۳۵ شعر کودک «اویین» بازی
- ۳۷ ترانه‌های عامیانه «اویون آیدیم لاری...»
- ۴۱ نغمه دختران ترکمن «لاله»
- ۴۵ لالایی ترکمنی «هودی»
- ۴۹ چیستان ترکمنی «ماتال»
- ۵۵ ضرب‌المثل ترکمنی «ناقیل لار و آتالارسؤزی»
- ۵۷ شوخی‌ها، لبخندها «دگیشمه لر»
- ۵۹ بازی ترکمنی «یوزوک (انگشتر)»

- ۶۱ مراسم دینی ترکمن‌ها «یا رمضان»
- ۶۷ ترانه «لاله»، زبان گویای تاریخ
- ۷۹ ملا نفس، شاعر حماسه
- ۹۱ مختومقلی و بارامانت
- ۱۰۱ آشنایی با نسخه‌های خطی دیوان مختومقلی
- ۱۰۷ آشنایی با نویسندگان و شاعران

## ● سخنی با شما: سبزیلن کپ له شیک:

تا سال ۱۲۹۹ هجری (۱۸۸۱ میلادی) مناطق شمالی استان‌های مازندران و خراسان از ماوراءالنهر- سیحون و جیحون - تا دریای خزر مناطق ترکمن‌نشین محسوب می‌شده‌اند. شهرهایی مانند بخارا و سمرقند و خیوه و... از مراکز بزرگ علمی و فرهنگی خاورمیانه به شمار می‌رفته‌اند و شاعران بزرگی نظیر مختوم‌قلی، مسکین قلیچ و ذیلی و کمینه و... را پرورش داده‌اند.

ترکمن‌ها مسلمانانی هستند که اسلام در تمام زوایای زندگی آنها نفوذ کرده است. تصوف و عرفان میان آنها به شدت رواج دارد، مخصوصاً شاخهٔ تصوف نقشبندیّه که مؤسس آن، بهاء‌الدین نقشبند بوده است.

مزار مشایخ مشهور از قدیمی‌ترین مراکز صوفیه در این مناطق



است، مزار شخصیت‌های بزرگی مثل گوژلوک آتا (قرن ششم هجری قمری) و خواجه یوسف همدانی (۵۳۵ ه.ق) و ابوالعباس سیاری (۳۴۳ ه.ق) و ابوسعید ابوالخیر (۴۴۰ ه.ق) و حکیم سلیمان آتا (قرن ششم هجری قمری).

تا سال ۱۲۹۹ هجری، کتابت ترکمن‌ها رسم‌الخط عربی بوده است. شاعران و نویسندگان کلاسیک ترکمن آثار خود را به همین خط نوشته‌اند. شاعران و نویسندگان ترکمن همچنان که از ادبیات عرب و فارس تأثیر پذیرفته‌اند، خود نیز بر ادبیات دیگر ملل تأثیر گذاشته‌اند.

دیوان‌های دست‌نوشته شاعرانی چون دولت محمد آزادی، مشرب و مختومقلی و... همه با الفبای عربی و عموماً به خط نستعلیق نگارش یافته‌اند.

روس‌ها در سال ۱۲۹۰ هجری قوائی به فرماندهی «کافمان» به مناطق ترکمن‌نشین اعزام کردند.

پنج‌سال بعد نیز سرتیپ «لازاروف»، سردار ارمنی به دستور تزار روسیه، به ترکمن‌ها حمله کرد و سرانجام در سال ۱۲۹۸ هجری «اسکوبلوف» با هشت هزار سپاهی و پنجاه و دو توپ و یازده مسلسل به استقامت آنها پایان داد. یک سال بعد قراردادی به نام «آخال» بین دولت روسیه و ایران به امضاء رسید که طبق آن نواحی شمال خراسان از دریای خزر تا رود تجن به عنوان ایالت «ماوراء بحر خزر» جزء امپراطوری روسیه گردید.

پس از این واقعه دولت روسیه برای از بین بردن روحیه اسلامی ترکمن‌های آن نواحی تلاش بسیار کرد. از جمله این تلاش‌ها

جایگزین کردن خط سیریلیک روسی به جای رسم الخط عربی بود تا به این ترتیب نسل آینده ترکمن‌ها به کلی با قرآن و خط عربی بیگانه شوند.

اکنون با گذشت بیش از یک قرن، جمهوری ترکمنستان و دیگر جمهوری‌ها، استقلال خود را باز یافته‌اند. با وجودی که اکثریت ترکمن‌های ساکن این جمهوری با خط عربی بیگانه شده‌اند، ولی آشنایی دیرینه آنها با اسلام هنوز هم بین آن‌ها وجود دارد.

دلایل زیادی وجود دارد که ضرورت تغییر الفبای سیریلیک روسی به الفبای عربی را در ترکمنستان شوروی سابق ایجاب می‌کند. از آن جمله می‌توان به رابطه تنگاتنگی که ادبیات کلاسیک ترکمن با ادبیات فارسی و عربی و فرهنگ اسلامی داشته، اشاره کرد.

هم اکنون در ترکمن صحرای کشور اسلامی‌مان ایران، کتابت به شیوه رسم الخط عربی معمول است که به دلیل تفاوت مصوت‌های آن با زبان فارسی مشکلاتی را ایجاد می‌کند.

از سوی بعضی از شخصیت‌های مذهبی و نویسندگان و شاعران ترکمن تاکنون چندین الفبا به صورت‌های گوناگون پیشنهاد شده است که هر کدام طرفدارانی دارند، ولی همه آنها مشترکاً استفاده از الفبا و رسم الخط عربی را لازم می‌دانند. تنها اختلافی که وجود دارد، در چگونگی به کارگیری علامت‌های قراردادی برای مصوت‌هاست.

این نظرات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:  
الف) کسانی که معتقد به تغییر کلی هستند.

ب) کسانی که تنها معتقد به افزودن علائم قراردادی به الفبای عربی هستند.

مجموعه حاضر، دومین مجموعه یاپراق است که به قلم بچه‌های ترکمن صحرا نوشته شده است. در این میان از تمامی دست‌اندرکاران انتشارات برگ، آقایان سیدمهدی شجاعی و شاداب‌رو و دیگر دوستانی که در چاپ و انتشار این مجموعه صمیمانه همکاری می‌نمایند، بی‌نهایت سپاسگذاریم. اگر راهنمایی‌ها و مساعدت این عزیزان نبود، امکان چاپ چنین مجموعه‌هایی برای بچه‌های ترکمن پیش نمی‌آمد.

دوستانی که آثاری درباره فرهنگ و ادبیات ترکمن یا نظراتی درباره این مجموعه‌ها دارند، می‌توانند به آدرس زیر ارسال نمایند:

تهران، صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۹۳۹

مجموعه ادبی - فرهنگی «یاپراق»

افسانه ترکمنی:

## پادشاه و شاعر

ترجمه و بازنویسی: مهدی غراوی  
از روستای آق توقای

یکی بود، یکی نبود. در زمان‌های قدیم، پادشاهی ظالم بود که هیچ‌وقت بین مردم ظاهر نمی‌شد. هربار هم که مظلومی برای دادخواهی به قصر می‌آمد، کارگزاران شاه به او اجازه ورود نمی‌دادند.

رفته‌رفته صدای اعتراض مردم بلند شد و زبان به زبان گشت و به قصر رسید.

پادشاه کارگزاران و نمایندگان خود را از شهرهای مختلف فرا خواند و از آنها پرسید: «سبب این شکایات و گله‌مندی مردم چیست؟ چرا با فرامین من مخالفت می‌کنند؟»

یکی از وزیران گفت: «ای پادشاه، به من خبر داده‌اند که شاعری هست که مخالف فرامین شما عمل می‌کند. او بین مردم می‌گردد و

شعر می خواند. شعرهایش را هم علیه شما سروده است. به نظر حقیر، مستبب شلوغی‌ها اوست.»

پادشاه با خشم فریاد زد: «فوراً شاعر را دستگیر کنید و وسط میدان شهر به دار بیاورید!»

هنوز روز به نیمه نرسیده بود که فرمان پادشاه اجرا شد و شاعر را کتف بسته به میدان شهر آوردند. جارچی‌ها خبر را به مردم رساندند. مردم دسته‌دسته از گوشه و کنار شهر به سمت میدان هجوم آوردند. چند سرباز پادشاه مشغول آماده کردن طناب‌دار بودند. شاعر با چهره‌ای آفتاب خورده و مظلوم، کتف بسته، رو به جمعیت ایستاده بود و با حیرت به کارهای سربازان نگاه می‌کرد و زیر لب چیزهایی می‌گفت. چوبه‌دار که برپا شد، طنابی هم به آن آویزان کردند و شاعر را کشان‌کشان به طرف چوبه‌دار بردند.

ناگهان فریاد «دورباش، دور باش» محافظین پادشاه بلند شد. پادشاه سوار بز کالسکه‌ای همراه درباریان به آن جا آمد. مردم سراسیمه راه را باز کردند. پادشاه به چهره شاعر نگاه کرد و گفت: «فرمان به دار آویختن تو را من صادر کردم، زیرا تو را مستبب نارضابتی مردم می‌دانم.»

شاعر گفت: «مستبب اصلی من نیستم، اما او را می‌شناسم.» بین مردم مهمه شد. پادشاه لبخندی زد و به سربازانش اشاره کرد دست‌های شاعر را باز کنند. سپس شاعر را همراه خود به قصر بیاورند.

شاه بر تخت تکیه زده بود و بی صبرانه انتظار شاعر را می کشید. طولی نکشید که شاعر همراه دو سرباز وارد سالن شد و رسم ادب و احترام را به جای آورد. پادشاه پرسید: «اینک بگو مسبب اصلی آشوب‌های اخیر کیست؟»

گفت: «شما باید همراه من به سفری بیایید تا مسبب اصلی را بشناسید.»

هممه شد. همه از این حرف شاعر شگفت زده شده بودند. پادشاه با عصبانیت فریاد زد: «تو باید مسبب اصلی این آشوب‌ها را به من معرفی کنی، همین حالا.»

شاعر جواب داد: «ای سرور من! مسبب اصلی را در طول سفر خواهید شناخت.»

پادشاه مدتی فکر کرد و بعد سرش را به علامت رضایت تکان داد و به اطرافیانش گفت: «فوراً اسباب سفر را ببندید!»

شاعر چند قدم جلو رفت و گفت: «سرور من! برای این سفر تنها دو اسب کافی است.»

پادشاه دستی به شکمش کشید و با تعجب گفت: «ولی آذوقه که لازم است!»

شاعر گفت: «مسافرت ما زیاد طول نمی کشد. فردا صبح که حرکت کنیم، تا شب به قصر برمی گردیم.»

پادشاه که از گفته‌های شاعر سر در نمی آورد، مدتی به فکر فرو رفت. ولی چون می خواست مسبب آشوب‌ها را بشناسد، سری تکان داد و گفت: «باشد! فردا صبح حرکت می کنیم!»

پیش از طلوع آفتاب شاعر و پادشاه آماده حرکت شدند. شاعر به پادشاه گفت: «سرور من! کوزه‌ای آب تازه با سه مشک کوچک می‌خواهم!»

پادشاه اشاره‌ای کرد و در یک چشم به هم زدن کوزه‌ای پر آب با سه مشک حاضر کردند. شاعر از آب کوزه هر سه مشک را آب کرد و یکی از مشک‌ها را به شاه داد و گفت: «سرورم! آب این مشک را بخور و مزه‌اش را به خاطر بسپار!»

پادشاه بلافاصله آب مشک را سرکشید. آب خنک و گوارایی بود. با اولین بانگ خروس از قصر بیرون رفتند. ساعت‌ها اسب تاختند و از شهرها و روستاهای زیادی گذشتند. هر بار که به روستایی می‌رسیدند، پادشاه منتظر اشاره شاعر بود تا عامل این همه دردها و نافرمانی‌ها را بشناسد.

لحظه به لحظه هوا گرم‌تر می‌شد. عرق از سر و صورت پادشاه می‌ریخت. به نفس‌نفس افتاده بود. به شاعر گفت: «آب می‌خواهم!» شاعر دومین مشک آب را به پادشاه داد. پادشاه با عجله مشک را باز کرد و آن را سرکشید. آب مشک گرم‌تر و بدمزه‌تر شده بود.

راه افتادند. چند ساعت بعد خورشید به وسط آسمان رسید. با تمام قدرت می‌تایید. ولی هنوز هم از عامل اصلی آشوب‌ها خبری نبود. پادشاه لب‌های خشکش را از هم باز کرد و با التماس گفت: «آب! آب می‌خواهم!»

شاعر سومین مشک آب را به طرفش دراز کرد و پادشاه اولین جرعه را که خورد، چهره‌اش درهم رفت. آب مشک داغ داغ شده بود و مزه بدی می‌داد. با ناراحتی به شاعر گفت: «آب این مشک که

قابل خوردن نیست!»

شاعر که منتظر همین حرف بود، افسار اسبش را کشید و به پادشاه گفت: «ولی سرورم! آب این سه مشک که از یک کوزه بود!»  
پادشاه با حیرت پرسید: «منظورت چیست؟»

شاعر نفس راحتی کشید و گفت: «فرمان‌های شما مثل آب کوزه است. که هر اندازه به نفع مردم باشد، از قصر که بیرون می‌رود، خشن‌تر و بدتر می‌شود. کارگزاران، فرمان‌های شما را به نفع خودشان بر مردم تحمیل می‌کنند. درست مثل آب یک کوزه که در طول روز، رفته‌رفته بدمزه‌تر و داغ‌تر می‌شود، فرمان‌های شما هم تا به مردم برسد، بدتر و خشن‌تر می‌شود. خبرهایی هم که از مردم به شما می‌رسد، به همین صورت است.»

پادشاه به فکر فرو رفت. یاد چاپلوسی‌های درباریان و نزدیکان خود افتاد و از همان جا به قصر بازگشت و شاعر را به عنوان وزیر مخصوص خود انتخاب کرد.

به این ترتیب با تدابیر عالمانه شاعر، عدالت در آن سرزمین به وجود آمد و مردم سال‌ها در خوشی و نعمت و آسایش زندگی کردند.





## مقامات موسیقی ترکمن:

### حاجی قولاق\*

روایت کننده: بابا قلی فخری  
از بخش گدم آباد - گنبدکاووس  
باز آفرینی: نورمحمد قوجق

در روستایی در دشت ترکمن، نوازنده‌ای جوان به نام «حاجی» زندگی می‌کرد. او با دوتارش سازها و آهنگ‌های زیبایی می‌نواخت. رفته‌رفته آوازه‌اش زبان به زبان گشت و به گوش خان رسید. خان با قدرت و لشکری که داشت، اموال روستائیان را غارت می‌کرد و هر چیزی را که می‌خواست، به دست می‌آورد. خان سوارانی چند را به خانه حاجی فرستاد تا او را به قصر بیاورند. به دستور خان، وی به عنوان رهبر نوازندگان دربار، در قصر ماند و هر چه تلاش کرد، نتوانست خان را از تصمیمی که

---

\* قولاق در زبان ترکمنی یعنی «بریده دست». این روایت درباره چگونگی آفرینش یک آهنگ است.

گرفته بود، منصرف کند.

روزها پشت سر هم گذشت و «حاجی» ساعاتی از روز را کنارخان و اطرافیانش می‌گذراند و در مجالس آنها با دوتارش آهنگ می‌نواخت.

\*\*\*

آن روز جشن بزرگی در قصر خان برپا شده بود. جمعیت زیادی بین آلاچیق‌ها موج می‌زد. خان هم جلوی آلاچیق خودش لم داده بود و به دست‌های حاجی که ماهرانه روی تارها می‌لغزید، نگاه می‌کرد. عرق از سر و روی حاجی جاری بود. اخم‌هایش درهم رفته بود و چین‌های پیشانی‌اش بیشتر از همیشه بود. شاگردانش هم نشسته بودند و مهارت استادشان را به دیدهٔ تحسین می‌نگریستند. آهنگ که تمام شد، فریاد تحسین مردم بلند شد. شاگردانش از ته دل، خسته نباشید می‌گفتند.

چشم‌های خان قرمز شده بود. جابجا شد و خمیازه‌ای کشید و گفت: «دستت درد نکنه! آهنگ زیبایی بود! ولی من خوابم می‌آید. بهتر است کمی استراحت کنیم.»

حاجی با آستینش عرق پیشانی را پاک کرد و بلند شد. چند نفر از شاگردانش به کمک او آمدند و حاجی را به آلاچیق بُردند. حاجی صدای خان را شنید که به اطرافیانش گفت: «کمی که خوابیدم، بیدارم کنید! می‌خواهم دوباره ساز بشنوم! ساز بعد از خواب حسابی می‌چسبدا!»

حاجی دوتار کوک شده و آمادهٔ خود را جلوی در آلاچیق

گذاشت و به درون رفت تا کمی چای بخورد و به سئوالات شاگردانش جواب بدهد.

باد ملایمی می‌وزید و بوی دشت و صحرا را با خود می‌آورد. هنوز چشمان خان، گرم خواب نشده بود که بادی وزید و به تارهای کوک شده دوتار خورد. آهنگی آرام و زیبا از آن بلند شد. خان گوشه‌هایش را تیز کرد. باز هم باد همراه خود آهنگ ملایم و خیال‌انگیزی را از تارهای کوک شده دوتار به صدا در آورد.

خان حس کرد در صحرائی پر از سبزه و گل قدم می‌زند و چون پری سبکبال، با باد همراه است. ناگهان باد از حرکت باز ایستاد. صدای تارها هم قطع شد. خان با اضطراب چشم باز کرد و به اطراف خیره شد. از چمنزار سرسبز، خبری نبود. هیکل گنده خودش را که دید، با خشم نیم‌خیز شد. دست‌هایش را به هم زد و داد زد: «حاجی! حاجی را بیاورید! زود باشید!»

همه به سمت آلاچیق خان دویدند. حاجی هم سراسیمه دوتارش را برداشت و جلوی آلاچیق خان حاضر شد و روی نم‌دی که برایش پهن کرده بودند، گوش به فرمان نشست.

خان در حالی که به شدت عرق می‌ریخت، خشمگین از آلاچیق بیرون آمد و رو به حاجی گفت: «بزن! یاالله، زود باش!»

حاجی با تعجب از خان پرسید: «کدام یکی؟»

خان با صدای بلندتری داد زد: «بزن! زیباترین آهنگت را بزن!»

زود باش!»

حاجی سری تکان داد و شروع کرد. آهنگ بسیار زیبایی نواخت، طوری که همه دست از کار کشیدند و به تماشای حاجی

ایستادند. خان چشمانش را بست تا شاید آهنگ زیبا و آرامی را که چند لحظه پیش شنیده بود، دوباره بشنود. اما این آهنگ با آهنگی که در خواب شنیده بود، فرق داشت. برای همین فریاد زد: «این یکی نه... یکی دیگه...»

دست‌های حاجی روی پرده‌های دوتار خشک شد. همه‌های بین حضار پیچید. حاجی عرق پیشانی‌اش را پاک کرد و آهنگی دیگر نواخت. اما این یکی هم برای خان دلپذیر نبود.

آهنگ که تمام شد، حضار با رضایت سر تکان دادند و «آفرین» گفتند، اما خان، ناراضی گفت: «آهنگی که من توی خواب شنیدم، این نبود! تو باید آهنگی را که من در خواب شنیدم، بزنی! اگر نتوانی، بلایی به سرت می‌آورم که تا عمر داری، فراموش نکنی!»  
عرق سردی روی پیشانی حاجی و شاگردانش نشست. سر و صدا از میان جمعیت بلند شد:

- آخه چطور ممکنه؟

- این غیرممکنه!

حاجی گفت: «سرورم! من تمام آهنگ‌هایی را که تا کنون ساخته شده، بلدم. اسم آهنگی که توی خواب شنیده‌اید، چیست؟»  
خان با خشم جواب داد: «آهنگی که تا به حال هیچکس آن را نشنیده. آهنگی آرام و زیبا! من اسمش را نمی‌دانم.»  
آن روز حاجی همه آهنگ‌ها را برای خان نواخت، ولی خان هیچ یک از آنها را نپسندید. سرانجام حاجی چند روزی فرصت خواست. خان تا صبح فردا مهلت داد تا حاجی آن آهنگ را بنوازد.

صبح روز بعد، همه جلو آلاچیق خان جمع شده بودند. حاجی هم روی نمدهش نشسته بود و به فکر فرو رفته بود و دستۀ دوتار را در مشت‌هایش می‌فشرد و عرق می‌ریخت. دیشب تا صبح، خواب به چشمانش نیامده بود. تنها تو آلاچیق نشسته بود و تمرین کرده بود.

خان به چشم‌های قرمز و پُف کرده حاجی نگاه کرد و گفت: «حاجی! آوازه‌ات در تمام سرزمین ترکمن پیچیده است. پس آهنگی را که من می‌خواهم، برایم بزن! زود باش!»

حاجی شروع کرد به نواختن. جمعیت با حیرت به حاجی نگاه کردند. حاجی هیچ وقت اولین آهنگش را با آهنگِ مشکلی شروع نمی‌کرد. این اولین بار بود که آن‌ها حاجی را این گونه می‌دیدند. خان با پوزخندی بر لب به پُشتی تکیه داده بود و قلیان می‌کشید. آهنگ که تمام شد، چشم‌های همه به لب‌های خان دوخته شد. همه انتظار داشتند که خان آن آهنگ را بپذیرد، اما خان فریاد زد: «جلاد!»

جلاد که نقاب سیاهی به چهره زده بود، با شمشیری برهنه از میان جمعیت گذشت و به سمت آلاچیق رفت.

پوست بدن حاجی مورمور شد و عرق سردی بر بدنش نشست. جلاد شمشیرش را بر زمین زد و گُرَنشی کرد. خان به حاجی اشاره کرد و گفت: «ده انگشت این مرد را قطع کن!»

سر و صدای حضار پیچید. حاجی گفت: «بگذارید آخرین آهنگم را هم بزنم، آن وقت تسلیم شما هستم.»  
خان، بی حوصله گفت: «می‌دانم که نمی‌توانی آن آهنگ را بزنی،

اما چون آخرین آهنگ است، اجازه می‌دهم.»  
 حاجی، غمگین، دو تار را برداشت و شروع کرد به نواختن آهنگی غریب. تا به حال هیچکس آن را نشنیده بود. دیشب وقتی تنها شده بود، آن را ساخته بود. شاگردانش با حیرت و کنجکاوی به دست‌های حاجی چشم دوخته بودند تا آن آهنگ جدید را یاد بگیرند.

از هیچکس صدایی شنیده نمی‌شد. خان هم تا به حال آن آهنگ زیبا را از هیچ نوازنده‌ای نشنیده بود، اما این هم با آنچه او انتظار داشت، فرق می‌کرد.

حاجی آخرین ضربه را که به تارهای دوتار زد، فریاد شادی جمعیت در فضای قصر پیچید. کسی از بین جمعیت رو به حاجی کرد و پرسید: «آهای بخشی! این آهنگ را تا به حال از هیچ نوازنده‌ای نشنیده بودیم. این آهنگ ساخته کیست؟»

حاجی سرش را بالا آورد و چشم‌های پر از غمش را به او دوخت و جواب داد: «این آهنگ از خودم است! آن را دیشب ساختم. و هنوز اسمی برای آن نگذاشته‌ام.»

ناگهان خان بلند شد و با دست به حاجی اشاره کرد و داد زد: «جلاد! فوراً انگشتان این مرد را بزن! معطل نکن...!»

به این ترتیب، این آهنگ بعدها به ساز «حاجی قولاق» معروف شد.

# روایت‌هایی دربارهٔ مختومقلی

ترجمه و بازنویسی:

ی. قوجق

## ۱- «خانوادهٔ دولت محمد آزادی»\*

دولت محمد نه پسر و سه دختر داشته. اسامی پسران عبارتند از: چاکی - پاکلی - چیره - قولچا - جان اسن - سبید - مختومقلی - محمد صاپا (همسر وی آق قیز نام داشته است) - عبدالله. اسامی دختران دولت محمد عبارتند از: حورما (مادر شاعر معروف، ذلیلی) - بایرام - خان منگلی. بنا به اظهارت شخصی به نام «موسی آخوند»، عبدالله قبل از

---

\* نسخه اصلی این روایت در مخزن شماره الف - ۱۷۴۳ نگهداری می‌شود. گویندهٔ این روایت: «بابا» پسر نجف علی، ۶۲ ساله، ساکن روستای چوکور از منطقه قیزیل آروات. نویسندهٔ روایت: الف (ک. جومایوف ب) م. خدای قلیتوف. تاریخ نگارش: سال ۱۹۵۸ میلادی.



ازدواج به دیار باقی شتافته است. قولچا نیز به دست سرداری به نام «عوض نپس» در محلی به نام «باغاجیق» کشته شده است. مختومقلی بیشتر عمر خود را در محلی به نام «گوک یانتاما» سر کرد.

## ۲- «شعری که با اندوه و درد سروده شد!»\*

مختومقلی خواهری بزرگتر به نام «خان منگلی» داشته که یک سال از او بزرگتر بوده. برادر کوچک مختومقلی، جان اسن (جان حسن) نام داشته.

هنگامی که مختومقلی به قصد آموختن علم و دانش عزم سفر می‌کند، خواهرش خان منگلی و برادرش جان اسن و همسر جان اسن، (بایرام) در یک روز از دنیا می‌روند و مختومقلی با اندوه و درد در فراغ آن‌ها ابیات زیر را می‌سراید:

بایرام گلین، خان منگلی قیز، جان اسن!

عروس ما بایرام! خواهرم خان منگلی! برادرم جان اسن!

بو درد لرینگ هایسی بیرینه یاناسن؟

با کدامین غصه سوختید و خاکستر شدید؟

---

\* اصل این روایت، در مخزن شماره الف - ۱۷۵ نگهداری می‌شود. راوی: «بابا» پسر نجف علی، ۶۰ ساله، دارای سواد ناقص. نویسنده این روایت: د. نورعلی اوف. فتوکپی این روایت در مخزن شماره الف - ۱۷۳۹ نگهداری می‌شود. این روایت در کتاب «مختومقلی»، صفحات ۳۰۳ - ۳۰۴ به چاپ رسیده است. تاریخ نگارش: سال ۱۹۵۶ میلادی.

چرخ فلک، هرگون چپه دونه‌سن،  
 ای چرخ فلک! هر روز ناسازگارتر می‌شوی.  
 قلب مینگ دونیاسی ویرانا گلدی.  
 اکنون دنیای دل من ویران شده است.



یازیقلی بنده سین الله قارقاسا  
 خداوند گناهکاران را می‌بخشاید.  
 آدام ایشین زور یادینا سارقاسا  
 و انسان با مرگ، اعمالش را برای فرزندانش به یادگار می‌گذارد.  
 سریم دن آنگ گوچوپ، اجل سیرقاسا  
 هوش و حواسی برایم نمانده! اجلم نزدیک شده.  
 گوژلریم دن یاشیم پیرانا گلدی.  
 اشک از چشمم فوران می‌کند.



اوچونگ اقبالینی باتیردینگ لایا  
 ای فلک! بخت و اقبال سه کس را در گل و لای جا دادی.  
 عمرینگی غم بیلن اوژوردینگ ضایا  
 عمرشان را با غم و اندوه ضایع گرداندی.  
 شام و سحر قولوم سردیم خدایا  
 شامگاهان و سحرگاه دست‌هایم را به سوی خدا بلند می‌کنم.  
 آسمان آهیم گوژروپ، بیقلانا گلدی.

آسمان از شنیدن آهم، می‌گریزد.

□ □ □

مختومقلی، (البپ) بیلیم بورولدی،

مختومقلی! الف قدر من بسان حرف دال خمیده شد

داماریم دارتیلدی، قانیم دورولدی.

رگ‌هایم خشک شد. خونم از حرکت افتاد.

اؤلوم ضاری اوج طاراپدان اورولدی.

طبل مرگ از سه سمت زده شد.

عقلیم داقیلیپ، حیرانا گلدی.

عقلم پریشان شده، حیرت‌زده ماندم!

پس از گذشت یک سال از این واقعه، مختومقلی که در آن زمان

جوانی ۲۲ ساله بود، برای تحصیل به منطقه چارجو (چهارجو)

حرکت کرد.

### ۳- «مختوم قلی: خدمتگزار مردم»\*

دولت محمد آزادی، پدر مختومقلی فراغی، با شخصی به نام

\* نسخه اصلی این روایت در مخزن اصلی به شماره الف - ۷۷۲ نگهداری می‌شود. راوی: متجان شاهیر، ساکن شهر کؤنه اورگنج. نویسندگان این روایت: الف) ن. خوجه‌وف ب) ن. آ. قاریوف. تاریخ نگارش: سال ۱۹۴۰ میلادی. نسخه دیگری از این روایت در مخزن به شماره الف - ۳۶۰ نگهداری می‌شود. راوی این نسخه: عاشیر پسرمراد. ۵۹ ساله. از شهر کاکا، روستای آرتیق. نویسنده: پ. آقالیوف. تاریخ نگارش: سال ۱۹۴۰ میلادی.

«سلیم مختوم» از طایفه مختوم پیمان برادری بسته بود که تا قیامت برادر و پشتیبان هم باشند.

سلیم مختوم گاهی به منزل دولت محمّد می‌رفته و چند روزی را با او می‌گذرانده است.

در یکی از روزها، بر حسب اتفاق مختوم قلی چشم به جهان می‌گشاید. دولت محمّد، طفل را نزد «سلیم مختوم» می‌برد و می‌گوید: «برادر! بگذار پسرم بنده و خدمتگزار تو باشد.»

سلیم مختوم طفل را بغل می‌کند و می‌گوید: «انشاءالله پسر خدمتگزار مردم خواهد شد!»

از آن پس رفته‌رفته اسم آن طفل به مختوم قلی<sup>۱</sup> معروف شد. وی در یکی از شعرهایش از سلیم مختوم به عنوان برادر پدرش یاد می‌کند و می‌گوید:

پیراغی دیر گورسنگ جاهیل واختی مینگ  
 فراغی می‌گوید که اگر سال‌های جوانی را،  
 ساییلیک سایه‌سی قره بختی مینگ  
 سایه خطاها و سیاه بختی‌ام را،  
 آنا مینگ دوغانی، سلیم مختومینگ  
 برادر پدرم، سلیم مختوم را اگر اجازه می‌یافتم  
 قویسالار گچه رین یانی بیلانی.  
 از آن‌ها یاد می‌کردم و می‌گذشتم.

---

۱- مختوم قلی: خدمتگزار مختوم



شعر معاصر، شاعر معاصر:

من بییک داغ بولسادیم!  
ای کاش کوهی بزرگ بودم!

عبدالرحمن دیه‌جی

من بییک داغ بولسادیم!  
ای کاش کوهی بزرگ بودم!  
باشیمدا آیلناسادی آق بولوتلار  
ابرهای سفیددورسرم می‌چرخیدند  
کأ گرشیمده قونسادی آق بولوتلار  
و روی شانهایم می‌نشستند.  
هرگون ایر بیله تورامدا  
هر روز صبح که بیدار می‌شدم  
ساویجاق آقجا بولوت بیله

با تکه ابری سفید و خنک  
 یوز - گوژومی یووسادیم  
 دست و رویم را می شستم  
 هزیل بارین آلسادیم  
 و تازگی و طراوت را بر صورتم احساس می کردم  
 من بییک داغ بولسادیم!  
 ای کاش کوهی بزرگ بودم!  
 من بییک داغ بولسادیم!  
 ای کاش کوهی بزرگ بودم!

\*\*\*

گوگ اوتلاردان ساچ ادینیپ  
 از چمن های سبز مویی بلند می ساختم  
 دؤکوپ آرقام، گرشیمه  
 روی شانهایم می انداختم  
 انگیمد اکی گوللرینگ  
 و عطر گل هائی که در دامن داشتم  
 عطرین سهپپ ساچیمما  
 به موهایم می زدم.  
 شمال او سوپ ساچیم چاشپپ دورسادی!  
 نسیم که می وزید موهایم رقص کنان  
 هو انینگ خوش ایسینا عطر قوشوپ دورسادی!  
 هوا را پر از عطر می کرد

ساچلاریم موج اورسادی!  
 موج می خورد و موج می خورد  
 ساچلاریم موج اورسادی!

\*\*\*

من بییک داغ بولسادیم!  
 ای کاش کوهی بزرگ  
 قیش دا یوز آق بولسادیم!  
 و رو سفید می شدم در زمستان  
 یاز گلنده آراستالیق، آقلیغیم  
 و در بهار پاکی و سفیدی را  
 یر یوره گینه سینگدیرپ،  
 به قلب زمین هدیه می دادم!  
 سوسان مارال، جرنلره؛  
 آهوان تشنه را  
 اللریمدن سویرپ،  
 با دست هایم آب می نوشاندم!  
 نرسته گؤزلرینده  
 و نگاه های معصومشان را  
 راضی چیلیق گؤرسه دیم!  
 راضی می کردم!  
 من بییک داغ بولسادیم!  
 ای کاش کوهی بزرگ بودم!



من بییک داغ بولسادیم!  
ای کاش کوهی بزرگ بودم!

\*\*\*

اینگ بلنده اوچان قوشلار  
بلند پروازترین پرندگان  
دپأمدنه قونسادیلار  
روی سر

گرشیمه مینسه دیلر  
و شانهایم می نشستند

اولار آلیپ دینجینی  
و دمی می آسودندا!

بیغناپ قوات گویجینی

و پس از چرخشی تشکر آمیز به دور سرم

تانگر یالقاسین آیدیپ، آیلانیپ منگ داشیما

تا دورترین نقطه آسمان

قانات قاقیپ اوچسادیلار گونگینگ آنگیر باشینا

پرواز می کردند آن قدر که

گوزوم بیله ییتینچألر دوروب یولا سالسادیم

چون نقطه‌ای دور شوند.

من بییک داغ بولسادیم!

ای کاش کوهی بزرگ بودم!

\*\*\*

یرینگ اینگ دپه سیندن

از بلندترین نقطه زمین

بولوتلارینگ اوستوندن

از بالای ابرها

اینگ اتکده قالان یوه سرادیپ

به پست‌ترین نقطه زمین

گوزلریمی،

می‌نگریستم

ماشین جیقلانگ، اویجاغازلانگ آراسیندا یوره دیب،

و خانه‌ها و ماشین‌های کوچک را می‌دیدم

آداملاینگ قارینجا دک گیشیک لیگنه گولسه‌دیم!

و به آدم‌هایی که به اندازه مورچه بودند می‌خندیدم

من بییک داغ بولسادیم!

ای کاش کوهی بزرگ بودم!

من بییک داغ بولسادیم!

ای کاش کوهی بزرگ بودم!



# شعر کودک «اویین» بازی

عبدالقهار صوفی راد

دوغسانا آی دوغسانا!  
ای ماه تابان خود را نمایان ساز!  
غارانگفی لیق بیر یامان  
چرا که شب، سخت تاریک است.  
بو گیجه بیز اوینا جاق  
امشب می خواهیم بازی کنیم،  
قارا گوردوم بک یاتان  
«قره گوردوم بک یاتان» را!

\*\*\*

آی دوغاندا چاغیر یاس،

ماه که در می آید  
 آمان، ساپار، دوردی نی.  
 آمان، ساپار و دوردی را صدا می زنیم  
 بیله اویشیب اوینایاس،  
 دور هم جمع شده بازی می کنیم  
 چورروک، قولاق بوردی نی.  
 «چورروک» و «قولاق بوردی» را!

\*\*\*

دوست لام بیلن قاتیشیب  
 با دوستانم همراه می شوم  
 یورتوپ اویناب یادایان،  
 می دوم، خسته می شوم  
 شی دییارین قایدامدا  
 و هنگام بازگشت به خانه می گویم:  
 اوینان یریم آل الوان!  
 «جای بازی ما را رنگین کمان پر کرده است.»

ترانه‌های عامیانه:

## «اویون آیدیم لاری» «بازی با ترانه»

آی ترهک - گون ترهک  
دختری بسان ماه و خورشید می‌خواهم

این بازی مخصوص دختران است که به دو دسته مساوی تقسیم می‌شوند و افراد هر دسته، دست‌هایشان را به هم زنجیر کرده، مقابل هم می‌ایستند. وقتی ابیات ذکر شده به صورت دسته‌جمعی از طرفین رد و بدل شد، دختری از دسته مهاجم به صفِ دسته مقابل می‌زند. در این حالت اگر صف آن دسته پاره شد، دختر مورد نظر را به دسته خود می‌آورد، اما اگر دختران دسته مدافع به خوبی مقاومت کردند و صف‌شان به هم نخورد، دختر مهاجم به دسته مدافع می‌پیوندد و به این ترتیب بازی ادامه پیدا می‌کند تا یکی از دسته‌ها به کلی از هم بپاشد.

این را دختران، اغلب در شب چهاردهم، هنگامی که ماه، قرص کامل است، بازی می‌کنند که در حقیقت نشان دهنده گوشه‌ای از

رسومات خواستگاری به طریق بازی است.

الف) آی ترهک!

الف: دختری به سان ماه می خواهم

ب) گون ترهک

ب: دختری به سان خورشید می خواهم!

الف) بیزدن سیزه کیم گرهک؟

الف: از بین ما چه کسی را می پسندید؟

ب) «اؤوی ینگه لی گرهک

ب: دختری را که حامی و همراه داشته باشد.

سیرتی تنگه لی گرهک

کسی که آویزه های زیادی بر گیسوانش باشد.

سایراپ دوران بیلبل دیللی قیز گرهک!»

و دختری که مانند بلبل خوش زبان باشد.

الف) قیز لارینگ هاپسی گرهک؟

الف: کدام دختر را می خواهید؟

ب) «پاطما» آدلی قیز گرهک!

ب: دختری به نام «فاطمه» شایسته تر است.

الف) اوردا، یقدا، آلد اچیق!

الف: پس یورش بیاور، بجنگ، بگیر و بگریز!

## \* «سویت غازان» \*

الف) سویت غازانا سویت غازان!

الف: آن دیگ مخصوص شیر!

ب) سویت غازانا نأ گرهک؟

ب: چه چیزی لازم دارد؟

الف) غایما قلی جا سویت گرهک.

الف: شیری که سرشیر داشته باشد.

\*\*\*

الف) سویت غازان گلیأرهای بیلن،

الف: دیگ مخصوص شیر، های وهوی کنان

بیر ملهجه تای بیلن.

با اسبی ابلق می تازد

ب) تایی باتدی پالجیفا

ب: اسبش در گل و لای فرو ماند!

چیغارینگ های - های بیلن

او را با های و هوی در آورید!

---

\* سویت غازان: ترانه‌ای است که در هنگام خشکسالی توسط دسته‌های مختلف مردهای ترکمن خوانده می‌شود.





# نغمه دختران ترکمن «لاله»

فرستنده: احمد شیری گنبد  
از شهر گنبد کاووس

بوداغلانگ باشی یانار  
قله این کوه‌ها خواهد سوخت  
کؤوله نیپ داشی یانار  
و صخره‌هایش شعله‌ور خواهد شد.  
کیم ایلین دن آیرلسا  
اگر کسی از ایل خود جدا بیفتد،  
بورگ نینگ باشی یانار  
دلش همیشه در فراغ خواهد سوخت.

غایرادان آتلی گلیار  
از شمال، سواری به سوی ما می‌تازد

تله‌گی حاطلی گلیآر  
 کلاه پوستی بزرگی بر سر دارد.  
 اولاً منینگ دوغانیم  
 او برادرم است که  
 یانی سووغاتلی گلیآر.  
 با دستی پر از سوغات به سویم می‌تازد.

بایرلارینگ اته‌گی  
 پایین مرتع آبادی‌مان،  
 غویون، غوزی یا تاغی  
 آغل گوسفندها و بزهاست.  
 ال دگن ده یلپیل دآر  
 اگر دستی به کلاه پوستی برادرم بخورد،  
 اؤز دوغانمینگ تله‌گی.  
 همراه باد تکان می‌خورد.

داغدا بوغدای سررلر  
 بالای کوه، گندم می‌کارند، همبازی من!  
 چیغما، بویونگ گؤررلر  
 در خانه بمان! چرا که قامتت را خواهند دید  
 ساری قولاج ساچینگا  
 و بر موهای طلایی‌ات  
 غولپاق باغین اؤررلر.

آویزها خواهند آویخت.  
 غایرا، غایرا باقارمن  
 هراسان به اطراف نگاه می‌کنم و  
 دو قما داراق قاقار من  
 شانه بر تارهای قالی می‌کوبم.  
 بوی‌دش لارمی گورمه‌سم  
 اگر دوستانم را نبینم،  
 ارأپ ارأپ آقار من  
 چون آب به سویشان روان خواهم شد.

ایلری میز داغ میدیر  
 هنوز هم کوه کنار آبادی مان پابرجاست؟  
 اوستی کسه باغ میدیر  
 هنوز هم پر از درختان میوه است؟  
 اوچوب باریان آق قوشلار!  
 ای پرندگان که در حال پرواز هستید!  
 ایلیم - گونوم ساغ میدیر؟  
 آیا دوستان و ایلیم سلامتند؟



# لالایی ترکمنی

## «هودی»

فرستنده: حمیده مهرانی

هودی، هودی، هو قشلار  
آرام بخواب فرزندم که پرندگان  
قایا باشین دا دوشلار  
بر بلندی کوه‌ها می‌آسایند.  
قایا باشین قار آلسا  
اما آن هنگام که کوه‌ها را سفیدی برف می‌پوشاند  
قایغی دا دیر شول قوشلار  
پرندگان لباس ماتم پوشیده غصه‌دار می‌شوند.

\*\*\*

آلان، آلان، آلانچاق

آسوده بخواب، نازنین من!  
 آقار سولار بولانچاق  
 که آب رودها هنوز گل آلود است.  
 آلتمش باشلی آق اؤیونگ  
 در آلاچیق سفیدی که ستونش شصت ساله است،  
 گلشیگی دیر سالانچاق  
 گهواره‌ای زیبا و برازنده خودنمایی می‌کند.

\*\*\*

الله الله سی گلیار  
 فرزند دلبندم به یاد خدا آرام شده  
 یاتسا اوقیسی گلیار  
 و عمیق خوابیده.  
 اوزین اوزاق یول لاردان  
 از فرسنگ‌ها دور از این جا  
 دایی - دایزاسی گلیار  
 دایی و خاله‌هایش به دیدن او می‌آیند.

\*\*\*

آلالی آلالی آلالین  
 تو را به آرامی می‌خوابانم  
 بال دوداغینگ یالاین  
 و لب‌های شیرین‌تر از عسلت را لیس می‌زنم

سنى برهن الله دان  
 و از خدایى كه تو را به ما داد،  
 اوزاق ياشينگ ديلايين  
 برايت عمرى طولانى طلب مى كنم.

\*\*\*

آيلار قيزيم آپ آق دير  
 دخترم آيلار سفيد سفيد است.  
 هر گونده بير ياپراق دير  
 هر روز چون برگ درخت مى شود.  
 اوز قيزيما دگه نينگ  
 و هر كه نظرش بد باشد،  
 گوزلرينه توپراق دير.  
 چشم هایش شايسته خاك است.

\*\*\*

ميننگ گولوم آي يالى،  
 فرزندم چون ماه زيباست.  
 آيا گونه تاي يالى؛  
 فرزندم چون خورشيد و ماه است.  
 آغزين دان بيرسوز چيقسا  
 آن هنگام كه دهانش را باز مى كند



قانات آتیلان چای یالی.  
کلماتش پرندگانی اند که در آسمان اوج می گیرند.

\*\*\*

گولوم، گولوم گول به سر!  
گل سرسبدم! فرزند دلبندم!  
گول لریلین سر به سر  
تو مانند گل ها خوب و زیبایی!  
بال لار بیلن باقاین  
تو را با عسل بزرگ  
سویت دن سووا یاقاین  
و با شیر سیراب خواهم کرد.

\*\*\*

بالام سنی یاتیردیم،  
دلبندم! تو را خواباندم  
قیزیل گوله باتیردیم.  
در میان دسته ای گل سرخ!  
اووقی دان قانسین دییپ،  
و تا بیدار بشوی،  
باش او چوندا اورتودوم.  
بر بالینت انتظار خواهم کشید.

# چيستان ترکمني ماقال

فرستنده: گۈل رحمانى

● من قاچارين،

من مى گريزم

اول قاويارا!

و او کنارم مى تازدا!

(جو غايى: كۈلگه)

(جواب: سايه)

● پير كويزه ده ايكي طعام!

در يك كوزه دو طعام.

(جو غايى: يومورتغا)

(جواب: تخم مرغ)

● اكين لرى ياش گوردوم  
 زمینی دیدم انباشته از سبزه  
 دوزسيز بيشن آش گوردوم!  
 و آشی دیدم که بی نمک می پختند!

(جوغابی: سیمنی)

(جواب: سمنو)

● ایچری دولی کؤکه دن  
 داخل آلاچیق پر از نان شیرینی است،  
 من ایماگه کؤکه یوق!  
 اما برای من شیرینی پیدا نمی شود!

(جوغابی: تاریم)

(جواب: چوب های پائین آلاچیق)

● آق دنگیزینگ اوستونده

قایقی سفید

آق تایمیل!

روی دریایی سفید!

(جوغابی: قایماق)

(جواب: سرشیر)

● اوغور - اوغور ایزی یوق  
 تندوتیز می رود و ردی بر جای نمی گذارد.

دایانمانا دیزی یوق  
 پا و زانو برای ایستادن ندارد.  
 خامی باردا تویی یوق!  
 پوست دارد، اما بدنش بی مو است!

(جوغایی: بالیق  
 جواب: ماهی)

● داغدان بییک  
 از کوه بزرگتر است  
 داشدان پس!  
 اما از سنگ پست تر است.

(جوغایی: یول  
 جواب: راه-جاده)

● بیر آغاچدا بأش آلما  
 بر درختی پنج سیب،  
 ایکی سینه گون دوشوپ!  
 آفتاب افتاده بر دو سیب!

(جوغایی: بأش واقیت نماز  
 جواب: نمازهای پنجگانه)

● قایرادان گلیأر هؤک - هؤک  
 از دوردست‌ها پرنده‌ای خوش آوا می‌آید

بونی اوزین، گۆزی گۆک!  
 با گردنی کشیده و چشمانی آبی!  
 بای بای اونونگ پارلاشیننی  
 وه که چه سان خوب پرواز می کند  
 بیلبل بولوپ سائراشیننی!  
 و چون بلبل چه زیبا می خواند!

(جوغابی: تامدیرا  
 جواب: دوتار)

● جان سیزدان جانلی دوغار!  
 از بی جان موجودی جاندار به دنیا می آید!

(جوغابی: چویچه  
 جواب: جوجه)

● بونی بیرقاریش دأل  
 قدش یک وجب نیست  
 ساقغالی مونگ قاریش!  
 ریشش هزار وجب است!

(جوغابی: ایگنه - ساپاق  
 جواب: سوزن - نخ)

● آباقی بار، دیزی بوق  
 پا دارد اما زانو ندارد،

کیریگی بار، گۆزی یوق!  
مژه دارد اما چشم ندارد!

(جوغایی: کۆمه لک

جواب: قارچ)

● آنگیرسی تیکن - بأرسی تیکن  
آن سمتش خار، این سمتش خار،  
اورتا را سی دمیر تیکن!  
میانس پر از خارهای آهنی!

(جوغایی: یونگ داراق

جواب: شانه مخصوص پشم‌ریسی)



# ضرب المثل ترکمنی ناقیل لار و آتالار سوؤزی

فرستنده: صفرمحمد قره

از گنبد کاووس

- داش بیلن اورانی، آش بیلن اور
- اگر با سنگ زدند، توبا برنج بزن!
- سو آقار داش قالار، قازی گیدر یاش قالار
- آب می رود، سنگ می ماند. پیر می رود، جوان می ماند!
- قارا کچه آق بولماز، کؤنه دوشمان دوس.
- نمده سیاه، سفید نمی شود و دشمن دیرین، دوست!
- تیغ یاراسی بیتر، دیل یاراسی بیتمز.
- زخم شمشیر می رود اما زخم زبان هرگز!
- یاخشی لیق اتده دریا آت، بالیق بیلر؛ بالیق بیلمه سه خالیق بیلر
- تو نیکی کن و در دریا انداز! اگر ماهی نداند، خدایش می داند.



- آتی آلمازدان، ایهر آل
- قبل از خرید اسب، زینش را بگیر!
- برهندن آل، اوراندان قاچ
- از بخشنده بگیر، از زنده فرار کن!
- توموس پینی سی غاینامادینگ، قیش قازانی غایناماز
- آنکه مغزش در گرمای تابستان نجوشیده است، در زمستان اجاقش نخواهد جوشید.
- امیدلی قوش، کعبه یتیمیش.
- امیدوار، به کعبه مرادش خواهد رسید.
- یاخشی نیت، یاریم دؤولت.
- نیت خیر، نیمی از بخت و اقبال است.
- گهنگش لی توی، دارقاماز
- جشن با مشورت، هیچگاه به هم نمی خورد.
- کؤپونگ دیله گی، کؤلونگ سووی.
- دعای یک جمع چون آب یک برکه است.
- یولا چیقسانگ، یولداشینگی دؤرهت!
- اگر در راهی قدم گذاشتی، دوستی دست و پا کن!
- آغاچ ایمیشین دهن بللی، آدام قیلیمیشین دان.
- هر درختی از میوه اش شناخته می شود، هر انسانی از اعمالش.
- آجینگ آنگی بولماز، دوقونگ غایغی سی.
- شکم گرسنه توجهی ندارد، شکم سیر هم غصه ای ندارد!

## شوخی‌ها، لبخندها «دگیشمه‌لر»

فرستنده: یونس تکه

- بوغازینگ ناهیلی؟ چوپانینگ توتوگی یالی.
- گلویت به چه می‌ماند؟ به نی هفت بند چوپان.
- دیشینگ ناهیلی؟ ییل آشان سونگک یالی.
- دندانن به چه می‌ماند؟ به استخوان پوسیده چند ساله.
- مورتونگ ناهیلی؟ ازیلن حورازینگ قویروغی یالی.
- سبیلن به چه می‌ماند؟ به دم خروس خیس شده.
- تله گینگ ناهیلی؟ تاووغینگ ماسلیغی یالی.
- کلاه پوستی‌ات به چه می‌ماند؟ به لاشه مرغ مرده.
- چورک ایشینگ ناهیلی؟ اوچ گونوگ آجی یالی.
- نان خوردنت به چه می‌ماند؟ به گرسنه سه روزه.
- بورنونگ ناهیلی؟ قارینجا نینگ هینی یالی.

بینی‌ات به چه می‌ماند؟ به لانه مورچه‌ها.  
□ بولوپ گلشینگ ناهیلی؟ قوزو سینی آلدیران قویون یالی!  
هراسان آمدنت به چه می‌آید؟ به گوسفندی که بزهاش را گم کرده.

## بازی ترکمنی:

# یوزوک (انگشتر)

فرستنده: پرویز مظفری  
از شهر گنبد کاووس

بین ترکمن‌ها بازی‌های زیادی وجود دارد. کودکان و نوجوانان با شرکت در این بازی‌ها نقش‌های مختلف اجتماعی را فرا می‌گیرند و برای برخورد با وقایع و پیشامدهای آینده آماده می‌شوند. یکی از این بازی‌ها، «یوزوک» است. یوزوک در زبان فارسی یعنی انگشتر. این بازی یکی از پرهیجان‌ترین و پرترفدارترین بازی‌های ترکمنی است که حتی پیرمردها نیز ساعاتی از شب را با آن سپری می‌کنند.

روش اجرای آن به این صورت است که: ابتدا دو دسته مساوی تشکیل می‌شود و افراد هر دسته کنار هم نشسته، حرکات دسته مقابل را زیر نظر می‌گیرند. چیزی مانند انگشتر یا دکمه پیراهن یا... را با توافق طرفین انتخاب می‌کنند. (این شئی باید به راحتی در مشت

جا بگیرد.)

از هر دسته یک نماینده انتخاب می‌شود. کار نماینده این است که شئی مورد نظر را در دست یکی از افرادش پنهان نماید. بقیه افراد دسته که دستشان خالی است، وانمود می‌کنند که شئی مورد نظر دست آنهاست.

وقتی نماینده اعلام آمادگی کرد، افراد دسته مقابل جلو آمده، با دقت حالات و حرکات دسته مقابل را زیر نظر گرفته، می‌کوشند کسی را که شئی مورد نظر در دستش پنهان است، شناسایی کنند.

در این بازی اگر کسی نفس‌نفس بزند یا رنگش عوض شود یا عرق بریزد، بلافاصله شناسایی شده، لو می‌رود.

روحیه تجسس و روانکاوی و مقاومت در برابر دشمن از محاسن این بازی است.

## مراسم دینی ترکمن‌ها:

### «یا رمضان»

محمود عطاگزلی

هر سال در ماه مبارک رمضان در ترکمن صحرا کلاس‌های قرآن، نذری برای افطار، نماز باشکوه تراویح<sup>۱</sup> و ختم قرآن در مساجد برپا می‌گردد. در ماه رمضان همه به عبادت خداوند مشغول می‌شوند و بوی عطر و گلاب همه جا می‌پیچد. مساجد از جماعت

---

۱- تراویح: نمازی باشکوه است که در شب‌های ماه مبارک رمضان پس از اقامه نماز عشاء به جماعت برپا می‌شود. این نماز بیست رکعت است که به صورت دو رکعتی خوانده می‌شود. بعد از هر چهار رکعت، یکی از قاریان این دعا را قرائت می‌کند: «سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ، سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ وَالْعَظَمَةِ وَالْقُدْرَةِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْجَبْرُوتِ...» پس از اینکه بیست رکعت به صورت جماعت برپا شد، قاری آیات ۱۸۴ تا ۱۸۶ از سوره بقره (شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن...) را قرائت می‌نماید. البته در بعضی از مساجد نیز این بیست رکعت به امامت حافظ قرآن برپا می‌شود که نماز «ختم» نامیده می‌شود، و در آن به جای سوره‌های کوتاه سوره‌های بلند قرائت می‌شود. به این ترتیب، سی جزء قرآن در یک هفته توسط حافظ قرآن خوانده می‌شود.

مردان پُر می‌شوند و جوانان و نوجوانان با عرق چین‌های سوزن دوزی شده در صف‌های آخر نماز جماعت شرکت می‌کنند. سحرگاهان نیز آوای دلنشین قاریان و شب زنده‌داران در دل شب طنین می‌اندازد و نسیم صبح آن را تا دور دست می‌بُرد.

در چهاردهم ماه مبارک به پاس نعمات خداوند، دعای «یا رمضان» طی مراسمی انجام می‌گیرد.

«یا رمضان» مخفّف «یاری رمضان» به معنای «نیمه رمضان» است. البته بعضی علما، رمضان را به عنوان یکی از اسماء خداوندی ذکر کرده، مراسم «یا رمضان» را ذکر نام او می‌دانند.

در این شب پس از اقامه نماز تراویح همه، روستائی و شهری از جلوی مسجد به راه می‌افتند. به هر خانه‌ای که می‌رسند، شخصی که سرگروه است، دعا می‌خواند و دسته با صدای بلند، «آلاو» می‌گویند. «آلاو» به احتمال زیاد مخفّف «اللّه هو» است که با گذشت زمان تبدیل به «آلاو» شده است.

پس از آن شخصی که به عنوان «اشیک» نامیده می‌شود، جلو می‌رود و صاحب خانه چیزی مانند آرد یا ... را به عنوان نذری به وی می‌دهد.

در تمام خانه‌ها تا سحر به روی این دسته‌ها باز است. هر دسته پس از اینکه به تمامی خانه‌ها سر زد و نذری گرفت، دوباره به مسجد برمی‌گردد و آنچه را که جمع شده، بین مستحقان تقسیم می‌کنند.

نمونه‌هایی از این دعاها را ذکر می‌کنیم:

السلام علیکم یا تان کیشی لر  
 سلام علیکم ای خفتگانی که  
 کیریگنه کیریگنه قاتان کیشی لر  
 مژه‌هایتان به هم گره خورده است،  
 روزه توتوپ، نماز اوکان کیشی لر  
 که روزه می‌گیرید و نماز برپا می‌دارید.  
 محمد اوماتینا یا «یا رمضان»  
 «یا رمضان» موجب رستگاری امت محمد است.

«یا رمضان» آبی گلرده - گچر  
 «یا رمضان» شبی آمده، گذر خواهد کرد.  
 آینگ اون دوردونه یالقیمین سچر  
 در شب چهاردهم نورافشانی خواهد کرد.  
 آتینی ایرلآپ، مینیپ ده قاچار  
 اسبش را زین کرده تا سال بعد خواهد تاخت  
 محمد اوماتینا یا «یا رمضان»  
 «یا رمضان» موجب رستگاری امت محمد است.

قایرادا بیرقاوین بار، قاقی اوزین  
 در شمال خربزه‌ای است با برگ‌های دراز!  
 ایلرده بیر توت بار، کؤکی اوزین  
 در جنوب درخت توتی است با ریشه‌ای عمیق!  
 خداایم بیر اوغول برسین یاش اوزین



خدایا! پسری با عمر زیاد عطا بفرما!  
 محمّد اوّماتینا یا «یا رمضان»  
 «یا رمضان» موجب رستگاری امت محمد است.

«یا رمضان» آیدا - آیدا گلدیک سیزه  
 به همراه «یا رمضان» به خانه شما رسیدیم،  
 «یا رمضان» زکاتینی برینگ بیزه  
 زکات «یا رمضان» را به ما بدهید،  
 قوی برینگ - قوچ برینگ، جایری سیزه  
 خواه گوسفند باشد خواه قوچ. خیر و برکت است بر شما!  
 محمّد اوّماتینا یا «یا رمضان»  
 «یا رمضان» موجب رستگاری امت محمد است.

کۆپ برنلر، کۆپ لیگین دن بائیبار  
 زکات باعث فزونیی مال می شود.  
 آز برنلر، آل هوادا قائیبار  
 آنکه از مقدار زکات بکاهد، در هوا معلق خواهد ماند،  
 برمه دیکلر، شول صراط دا تائیبار  
 و آنها که ندهند، در پل صراط سقوط خواهند کرد.  
 محمّد اوّماتینا یا «یا رمضان»  
 «یا رمضان» موجب رستگاری امت محمد است.

نمونه‌ای از نسخه خطی «یا رمضان»

یا رمضان غزل بو تو روز  
 یا رمضان ای دلاری کلار کچر ایندن اول تور دینه جلقای بیچ  
 اطنی اریوب منیب قیچر محمد امتنه یا رمضان میزان  
 یا رمضان ایته ایته کلر کتسه یا رمضان بدتن برینک بره  
 قوی برینک قوجغه برینک خیر نکر محمد امتنه یا رمضان میزان



# ترانه «لأله»، زبان گویای تاریخ

یوسف قوجق

«لأله» ترانه‌ای است که دختران و نوعروسان ترکمن، در طول تاریخ سروده‌اند و از مضامین غنائی، اجتماعی و گاه سیاسی شکل گرفته است. در بیشتر «لأله»ها، زندگی روزمره دختران و زنان ترکمن، وقایع بزرگ تاریخی، عشق به زندگی و جدایی از یار و دیار و دعوت به اخلاق خسته و پسندیده منعکس شده است.

در حقیقت «لأله» نام دختری است که بنا به تعصبات قبیله‌ای و طایفه‌ای به معشوق خود نرسیده و بنا به رسم قدیم ترکمن‌ها او را به مکان دوری شوهر داده‌اند و «لأله» نیز در فراق یاران و دوستان ایل خود می‌نالند. ناله‌های او بعدها الگویی می‌شود برای دخترانی که از ایل خود دور افتاده‌اند. البته با گذشت زمان تعصبات قبیله‌ای کم‌رنگ یا محو شده، اما باز هم «لأله» بین دختران و نوعروسان

باقی است و گاه نیز مضامین جدیدی در این قالب سروده می‌شود که آن را دور هم زیر مهتاب می‌خوانند.<sup>۱</sup>

در اولین «لاله»‌ها که قدمت زیادی دارند، تصاویری از زندگی اقتصادی - اجتماعی ترکمن‌ها منعکس شده است:

غایرا - غایرا باقار من،

حیران به هر سمت نگاه می‌کنم و

ساری غاوون اِکِر من.

خریزه‌ای زرد رنگ می‌کارم.

قافا سینی گورمه سم،

پدرجان! اگر ترا نینیم،

ارآپ - ارآپ آقار من.

آب شده، سویت روان خواهم شد.

و یا در مثالی دیگر:

اکین اکدیم داریدان

دانه را در زمین می‌کارم و

ایچمک تیکدیم یاریدان

نیم تنه‌ای از پوست می‌دوزم.

گلسه نگیز - له بویداشلار

ای دختران بیائید

اون ایکی سونگکوم اِردن

---

۱- قوجق، یوسف، «لاله» ترانه دختران ترکمن، ماهنامه خاوران سال ۱۳۷۰، شماره ۱۱-۹ ص. ۹۷-۹۵.

که در این غربت استخوانم پوسیده است.

از این چند بیت چنین استنباط می‌شود که معیشت ترکمن‌ها در قدیم کشاورزی بوده است، چرا که در آن‌ها از کاشتن خربزه و پاشیدن دانه (گندم و جو) سخن به میان آمده است. اما معیشت اولیه ترکمن‌ها قبل از یک جا نشینی، دامداری بوده است و به این دلیل استفاده از آلاچیق‌های نمدی بین آنها از قدیم رایج بوده است:

بایرلارینگ اته‌گی،

چمنزارهای پائین مرتع

غویون - گچی یاتاغی.

مسکن گوسفندها و بزهاست.

غویوننی باقار گیدر،

چوپان آنها را می‌چراند و می‌رود.

سورغویونگی اوتلا سین.

تو نیز آنها را برای چریدن رها کن.

چون این ترانه‌ها توسط دختران و نوعروسان ترکمن ساخته و

خوانده می‌شود، زحمت‌ها و تلاش پی‌گیر آنها در عرصه اقتصادی

به تصویر کشیده شده است:

غایرا - غایرا باقار من،

حیران به هر سمت نگاه می‌کنم

دوقما - داراق قاقارمن.

و شانه بر تارهای قالی می‌کوبیم.

و یا:

اینچه اگیردیم یوپه‌گی

تارهای نازک ابریشم را می‌تابیم،  
یارمینگ کؤینک لیگی.

ابریشمی که شایسته لباس یارم است.

در دو مصرع اول از مثال بالا، صحبت از قالی به میان آمده است. قالی‌هایی که به عنوان پستی و زیرانداز در تمام دنیا شهره‌اند و در اکثر خانه‌های ایرانی، وجود چند دست پستی، امری عادی است. بیشتر «لأله»ها خطاب به برادر، زن برادر، دوستان و پدر و مادر سروده شده‌اند.

در گذشته‌های بسیار دور، به دلیل وضع بد اقتصادی، هر خانواده‌ای دختران را به عنوان ثروت خدادادی می‌دانسته‌اند، و در اغلب جوامع به شکل‌های گوناگون به این قشر، ستم روا شده است.

آنها از بخت بد، دوری از ایل و دوستان همبازیان خود، این‌گونه شکایت و گله می‌کنند:

چو نغفور غویا داش آتسانگ

اگر به چاه عمیقی سنگ بیندازی،

چو مرگیدر اجه جان!

گم خواهد شد، مادر جان!

یاد ایل لره قیز برسه نگ

و اگر به جای دوری دختر بدهی،

بیتر گیدر اجه جان

گم خواهد شد مادر جان!

چنانکه از مطالعه «لأله»ها برمی‌آید، پدران و مادران بدون دیدن

و شناختن خواستگار، دختر پاک و معصوم خود را به خاطر پول به دست سرنوشت می سپرده‌اند:

... دنگ دوشلاریم گلنده

... آن هنگام که دوستانم آمدند،

اؤلدی دیگین اجه جان!

خبر مرگم را به آن‌ها بده، مادر جان!

دختران، ازدواج اجباری و رفتن به ایل غریبه و دوری از دوستان را با مرگ یکی می دانسته‌اند.

در «لأله» آن ابیاتی که خطاب به خواهر یا زن برادر یا دوستان و همبازی‌هاست، اغلب از نظر محتوی به هم شبیه‌اند. در این ابیات، دختران مظلوم برای خوشبختی خواهر یا زن داداش خود دعا می‌کنند و از خدا می‌خواهند که آنها به سرنوشت او دچار نشوند.

نوعروسان در این «لأله»ها، از دوری خود خطاب به خواهر و همبازی‌ها می‌نالند و از پرندگان و باد، از حال آنها خبر می‌گیرند:

ایلری میز داغ میدیر؟

آیا هنوز کوه کنار روستایمان پابرجاست؟

اوستی کسه باغ میدیر؟

آیا هنوز هم پر از درختان میوه است؟

اوچوب باریان آق قوشلار،

ای پرندگان سفیدی که پرواز می‌کنید،

بویداش لاریم ساغ میدیر؟

آیا دوستانم سلامتند؟



یا دربندی دیگر از ترانه، دختران در غربت، این چنین صادقانه،  
 آرزوهای خود را بیان می‌کنند:  
 آق قوش بولوپ اوچسامدیم.  
 کاش پرنده‌ای سفید بودم  
 اوژ ایلیمه بارسامدیم؛  
 و به سمت ایل خود پرواز می‌کردم.  
 اوژ ایل مینگ سوووندان،  
 کاش از آب رود ایلمان  
 یاتیپ - یاتیپ ایچسم دیم.  
 مشتاقانه می‌خوردم و سیراب می‌شدم.

در بعضی از بندهای «لأله» مفاهیم قرآنی نیز وجود دارد:  
 کالکوثرأ کالکوثر،  
 کالکوثر - کالکوثر،  
 بیک داغدان یل اووسر.  
 از کوه بلند باد می‌وزد.  
 مینگ بیر گلجم بار،  
 و بوی گل و ریحان را  
 اویلرین دن گل اووسر.  
 از خانه زن برادرم به ارمغان می‌آورد.

ترانه «لأله» در بیت زیر، چهره زشت نیگلای (تزار روسیه) را  
 ترسیم کرده است که گاه و بی‌گاه به مناطق ترکمن نشین حمله کرده،

---

۱- اشاره دارد به سوره کوثر در قرآن مجید.

باعث قتل و غارت می شده است:  
 اکین اکلیم بیتمه دی  
 بذر - امید - را کاشتم اما حاصلی نداشت.  
 ساپان آتدیم یتمه دی  
 فلاخن - دعا - را پرتاب کردم اما به مقصد نرسید.  
 حرام اولموش نیگلای  
 تلف شود نیگلای که  
 اوستومیزدن گیتمه دی.  
 سایه اش از بالای سرمان نرفت.  
 و یا دربندی دیگر:  
 اورس لار گلدی بو یورده  
 روس ها به این سرزمین هجوم آوردند  
 دعوا قوردی اوبه ده  
 و جنگ و جدال راه انداختند.  
 بونه بلا بیلمه دیک  
 این چه مصیبتی است که  
 خلقینگ آغزی توبه ده.  
 ایل از آن به درگاه خدا می نالد.  
 ترکمن ها از خان و ارباب صدمات زیادی خورده اند.  
 «لأله» اسامی بسیاری از این خان ها را ثبت کرده است:  
 خان میز عزیز خان دیر  
 خان ما عزیز خان است،  
 دوقدان آج میز کان دیر

و شمار گرسنگان بیش از سیرهاست.

موندان بیزه خان بولماز

او نمی‌تواند خان ما باشد،

دوکیانی ناحق غان دیر.

چرا که خون به ناحق می‌ریزد.

وزن و آهنگ «لأله»:

هر بند از ترانه «لأله» چهار مصرع دارد که هر مصرع اغلب

هفت هجایی (هفت سیلابی) است. معنای اصلی هر بند در دو

مصرع آخر نهفته است. گاهی این بندها به صورت ترجیع‌بند

می‌آیند که در آن‌ها بندهایی با ۶ یا ۸ مصرع هم دیده می‌شود.

تمام «لأله»ها در قالب رباعی سروده شده‌اند. به این ترتیب که

هر بندی، مصرع اول و دوم و چهارم مقفی است و مصرع سوم

بدون قافیه می‌آید. (به صورت الف - الف - ب - الف)

در بعضی موارد نیز به صورت (الف - الف - الف - ب) آمده

است:

آق دیر منینگ بيله گیم (الف)

دست‌هایم به سفیدی می‌زند

الله دان کۆپ دیله گیم (الف)

و من آنها را به درگاه خدا بلند می‌کنم،

قرانگیکی تام ایچینده (ب)

چرا که در این سیاه چادرها

یاریلدی دا یوره گیم (الف)

قلبم به شدت می‌زند و ناآرام است.

البته در مواردی نیز به جای اینکه مصرع‌ها دارای قافیه باشند، مردّف آورده می‌شوند. یعنی کلمه‌ای به صورت ردیف، عیناً در آخر هر مصرع تکرار می‌شود.

دو بیت بالا که یک بند از ترانه «لاله» را تشکیل می‌دهد، هفت هجا دارد. همان‌طور که قبلاً نیز گفتیم، تمامی مصرع‌ها در «لاله» هفت هجا دارد:

آق	دیر	مه	نینگ	بی	له	گیم
ال	له	دان	کۆپ	دی	له	گیم
قا	رانگ	کی	تام	ای	چین	ده
یا	ریل	دی	دا	یو	ره	گیم

### انواع «لاله» خوانی:

«لاله» را به چند طریق می‌خوانند: یکی براساس تکرار کلمه «له‌له» و آهنگین کردن ترانه که در این روش دختران و نوجوانان همصدا شروع به خواندن بندهای مختلف ترانه می‌کنند بی‌آنکه هیچگونه حرکتی به دست یا پایشان بدهند.

روش دیگر این است که همراه با خواندن ترانه، دست و پایشان را نیز به حرکت در می‌آورند. در این روش دختران به آرامی با دست به لب‌هایشان می‌زنند و به این ترتیب «لاله» را به آهنگ تبدیل می‌کنند. روش دیگر اجرای «لاله» این است که دختران با دست به آرامی به گلویشان می‌زنند و هم صدا ترانه را می‌خوانند.

پس «لاله»‌ها بنا به چگونگی اجرا و خواندن، نام‌های مختلفی دارند. انواع «لاله»‌ها عبارتند از:

الف: آياق لأله (لأله با پا)

ب: داماق لأله (لأله با گلو)

ج: دو داق لأله (لأله بالب)

د: اگين لأله يا «هيم ميل» لأله (لأله با لباس)

هم اکنون در جمهوری ترکمنستان بیشتر ترانه‌های لأله به صورت داماق لأله (لأله با گلو) اجرا می‌شود که البته با آنچه در قدیم اجرا می‌شد، تفاوت‌هایی دارد.

در کشور عزیزمان هم، لأله خوانی به سه طریق معمول است. در مناطق گوگلان‌ها (تیره‌ای از ترکمن‌ها) ترانه لأله، هم به صورت دو داق لأله (لأله با لب) هم به صورت داماق لأله (لأله با گلو) رواج دارد. در بقیه نقاط ترکمن‌نشین ایران، به روش ساده بدون حرکت دست و پا اجرا می‌گردد.

صنایع ادبی در «لأله»:

اگر ترانه‌های «لاله» را با معیارهای ادبی بسنجیم، بیشتر عناصر شعری و صناعات ادبی از قبیل تشبیه و استعاره و تشخیص و ایهام و کنایه و... در آنها به کار رفته است.

در «لأله»‌های قدیمی گاهی دختران خود را به نعل اسب یا

قالی ابریشمی تشبیه می‌کنند:

آت آياق نینگ نعلی من،

من همچو نعل اسبان تیز رو هستم،

دو پده یوپک هالی من.

یا قالی ابریشمین گوشه اتاق

دویدام مانگا قووانما

برادر جان! به داشتن خواهری چون من افتخار نکن،  
کسه کی نینگ مالی من.  
چرا که من مُلکِ شخصِ دیگرم.

صنعت تشخیص<sup>۱</sup> در ادبیات مکتوب ترکمن یکی از قدیم‌ترین  
صنعت‌های ادبی است که حتی در ترانه «لأله» نیز شاهد آن هستیم.  
در «لأله»، دختران، عناصر طبیعت مانند کوه و دریا را موجوداتی  
زنده تصور می‌کنند.

اتمک چی دیم پاتراق  
می خواستم دَرت به دست بیاورم  
بولدی باری چترک  
اما چترک<sup>۲</sup> نصیبم شد.  
پاریما قاوشیر منی  
مرا به یار و دیارم برسان!  
ذلی دریا اترک.  
اترک! ای رود پُرخروش،

یا در بندی دیگر که عناصر طبیعت بسیار زیبا به تصویر کشیده  
شده‌اند. این بخش از ترانه مطابق با سنت‌های ادبی سروده شده  
است، چرا که در سنت ادبی، آسمان از جنس نَر و زمین ماده است  
و باران به منزله جفت‌گیری آسمان و زمین است:  
آسمانداکی نربولوت!

---

۱- صنعت تشخیص یا Personification: به اشیاء بی‌جان و عناصر طبیعت  
شخصیت می‌دهند و آنها را مانند موجوداتی زنده در نظر می‌آورند.  
۲- چترک: نوعی علف سفید رنگ است که بی‌شباهت به چتر نیست.

ای ابرهای تیره و نرِ آسمان!

سانگا عاشق بر، بولوت!

زمین عاشق شماست.

آسماندا کأرینگ نامه

در آسمان به چه کاری مشغولید

یره دؤکیانگ در بولوت؟<sup>۱</sup>

که عرق جبین تان بر زمین می‌ریزد؟

در این بند بسیاری از صنایع شعری مثل تشبیه و تشخیص و...

باعث زیبایی و استحکام ترانه شده‌اند.

«لأله» به صورت شفاهی و سینه به سینه نقل شده تا به ما رسیده

است. گردآوری و تحقیق دربارهٔ آنها بسیاری از ابهامات تاریخی و

فرهنگی را روشن خواهد ساخت.

جای شگفتی است که سروده‌هایی چنین زیبا توسط دختران

ترکمن، آن هم دخترانی که در آلاچیق‌های نمدی می‌زیسته‌اند و در

صحرا تربیت می‌یافته‌اند، به وجود آمده است.<sup>۲</sup>

۱- این بند از ترانه لاله، به صورت پرذف آورده شده است. (یعنی کلمه «بولوت»

در مصرع‌های اوّل و دوّم و چهارم عیناً تکرار شده است.)

۲- بسیاری از بندهای «لأله» که در این مقاله ذکر شده است، از زبان مادر بزرگم

حاج عرازبی‌بی (۸۴ ساله) و زنی به نام عیدبی‌بی ساکن روستای تاتارعلیا نوشته

شده است. هم چنین تعدادی از بندها را نیز از کتابی با عنوان «لاله‌لر» که در سال

۱۹۶۰ میلادی به گردآوری خانم س. آنانوروا، توسط انتشارات آکادمی علوم

جمهوری ترکمنستان شوروی سابق در شهر آشغاباد به چاپ رسیده است، انتخاب

کرده‌ایم.

## ملا نِفس، شاعر حماسه

نوشته: اراز محمد سارلی

ادیب بزرگ، ملا نِفس که بنا به روایتی در سال ۱۸۶۰ م/۱۲۷۷ هـ ق. وفات یافته، آثار با ارزشی از خود برجای گذاشته است. وی که از ایل تکه، طایفه وکیل و از تیره «یازی» بود، تمام عمر خود را در مرو سپری کرد. در آن زمان، «آنه حسن‌بیک» از سران معروف تیره «یازی» بود.<sup>۱</sup> «ملانفس در اوایل قرن نوزدهم یعنی تقریباً در ۱۸۱۰ م در اطراف سرخس متولد شده و در سال ۱۸۶۰ میلادی وفات یافته است.»<sup>۲</sup>

بنابراین باید پنجاه سال عمر کرده باشد، در حالی که اشعاری که به تازگی از او به دست آمده، روشن می‌کند که شاعر تا شصت

---

۱- سفرنامه پسر اعتماد السلطنه، نسخه خطی ص ۳۰

۲- ملا نِفس، مقدمه ص ۳



سالگی زنده بوده است.

یاشینگ آلمیشغه یتیب‌دیر، نوچه چاغلاردان گه‌چیپ

ایام شباب گذشت و به شصت سالگی رسیدی

ای نفس! اؤتدی بو عمرینگ، نفس اوچین محنت چه کیپ.

ای ملا نفس! عمرت به سر آمد در حالی که به خاطر نفس گرفتار

محنت شدی!

با این حساب اگر تاریخ وفات وی را صحیح بدانیم، تاریخ

ولادت ایشان حدود شصت‌سال قبل از ۱۸۶۰ میلادی است. یعنی

شاعر حدود سال‌های ۱۸۰۰ میلادی به دنیا آمده است. البته تاریخ

وفات وی نیز محل بحث است.

آن گونه که از شعر «مردلرینگ مردانی دیر» معلوم می‌شود، وی

بعد از جنگ معروف مرو (۱۸۶۰م/۱۲۷۷ ه.ق) زنده بوده و برای

سرداران و نام‌آوران ایل تکه شعر گفته است.

ملانفس در اشعار اولیه و اشعاری که بعدها به عنوان «اشعار

تازه‌یاب» از او منتشر شد، دو شخصیت کاملاً متفاوت از خود

برجای گذاشته است، چرا که اشعار اولیه وی غنائی است و در

خدمت و صف‌یار، عشق و دلبر. برای همین او را «سلطان سرزمین

عشق» لقب داده‌اند. اثر مشهور او به نام داستان «زهره - طاهیر» نیز

از این دست است.

او در نخستین آثار شعری، نبوغ خود را با مهارت کافی در

صور خیال به کار برده و تسلط خود را بر اوزان عروضی به نمایش

گذاشته. تصور می‌رود که در سبک شعری پیرو با استعداد و کامل

کننده سبک مسکین قلیچ باشد. در این مرحله او به موضوع عشق

پرداخته و در دایره بسته قوس و کمان ابرو و لب و زلف یار چنبر زده و در حد افراط پیش رفته است. لیکن همین شاعر در گذر زمان با مشاهده جریانات و حوادث سیاسی - اجتماعی آن زمان چون تهدید روس و انگلیس متحوّل گردید و پس از آن در خدمت سرداران و قهرمانانی بود که از ایل در برابر هجوم اغیار دفاع کرده، قاصدان عزّت و سربلندی به شمار رفته‌اند. غلبه بر خان خیوه و کشته شدنش به دست سرداران تکه و اتحاد با ایرانیان در این جنگ (۱۸۵۴ م / ۱۲۷۱ ه. ق.)، پیروزی در جنگ قاری قلعه (۱۸۵۳ م / ۱۲۷۰ ه. ق.) و نمایش قدرت تکه به رهبری نورپردی خان و نیز غلبه در جنگ مرو (۱۸۵۹-۶۰ م / ۱۲۷۷ ه. ق.) از عمده‌ترین وقایعی بود که ملانفس را در واپسین دهه عمر خود متحوّل ساخت.

از ۵۰ شعر تازه یافته و منتسب به او ۲۵ شعر به چاپ رسیده است. شاعر در این دوره شعری با چهره‌ای انقلابی وارد میدان شده، نخستین جرقه‌های اندیشه سیاسی - اجتماعی خود را چنین بیان می‌کند:

پادشاه عادل یوق، کم‌دیر درویشده طاعت  
پادشاه عدالت ندارد و درویش طاعت.  
تو تماشای حق کلامین سحر ساعت ما ساعت  
صبحگاهان به دستورات خداوند عمل نکردند

\*\*\*

آبریلیب قوم - خویشدان، باقی یورده گوچر لر  
از قوم و خویشان خود جدا شده، و به سرزمین ابدی می‌کوچند

آخر زمان اولموش دیب، عالم گفتار آچارلار  
 علماء می‌گویند که روز قیامت فرا رسیده است.  
 ظالمینگ ظلمی آرتیب، پوخارالار قاچارلار  
 ظلم ظالم افزون شده، ضعفا از او می‌گیرند  
 عالم لار عمل اتمان، چاقیر شراب ایچرلر!  
 عالمان عمل به دین نکرده، شراب سر می‌کشند.

او در شعری با عنوان «سرداری» به توصیف حماسی اراده  
 آهنین شکست‌ناپذیری سردارها و قهرمانان نام‌آور می‌پردازد:  
 بگ لر قولاق قویونگ اوشبو گفتارا  
 سروران به این سخن گوش فرا دهید  
 وصف ادرمن باتیرلاری، سرداری  
 چرا که وصف سرداران و شجاعان را می‌گویم  
 و نیز:

یتسین دستانیم دوست بیله یارا  
 داستان من به گوش دوست و آشنا برسد  
 بارچا بیر دوغاندیر، آرلرینگ آری  
 جوانمردان همه با هم برادرند.  
 یا در شعر «گه‌لن چاغلاری» این گونه می‌سراید:  
 آچ قورت دهک آد ایستاب گزر هریانا  
 چون گرگ پرسه زدند ز هر جا بهر نام  
 سرلرینه خیال گه‌لن چاغلاری  
 آن گاه که نقشه‌ای در سر می‌پروراندند  
 قهر ایلاب شکاره چیقسا

برای شکار به تاخت بیرون روند خشمگینانه  
 داغ باغرینا یارا سالار تیغ لاری  
 تیغ شمشیرهاشان دل کوه را بشکافد.

\*\*\*

سواش گونی جانندان سردهن گچرلر  
 در روز نبرد از جان و تن بگذرند  
 قانیم لاردان قرمز قانلار ساچارلار  
 و خون دشمن را بر زمین ریزند  
 خوش لفظ ایله یوز بیماری آچارلار  
 با سخن نیکو صد بیمار را شفا بخشند و  
 غضبین دان بیمار ادر ساقلاری  
 با خشم خویش افراد سالم را به بستر بیماری افکنند.

\*\*\*

سانسیر قشون بیلن داغلاردان آشیب  
 با قشون بی شمار از کوه گذر کنند و  
 اوژی کمین چوخ اورداغا یولوقشیب  
 برسینه ستبر کوه سوار شوند.  
 جلگه لرده دوشمان بیلن سواشیب  
 در جلگه ها به مصاف دشمن روند  
 آت دمیندهن دوهمان ادر داغلاری  
 با نفس های تند اسب، کوه را غبار پپوشانند

برای به دست آوردن میزان حساسیت و علاقه‌مندی شاعر نسبت به مقولات مختلف اخلاقی، غنایی، اجتماعی، سیاسی و حماسی در وصف سرداران، جدول زیر راهگشا خواهد بود. همانطور که مشاهده می‌شود، شاعر به ترتیب به موضوع غنایی (عشق ظاهری)، حماسی، اخلاقی، عرفانی و مسائل پراکنده پرداخته است:

جمع اشعار	حماسی - سردارها			پراکنده	دینی عرفانی	اخلاقی	سیاسی اجتماعی	غنایی
	قره‌اوغلان	عوض مراد	قاجارباي					
۹۴	۴	۹	۲	۲	۵	۳	۲	۶۷

همان‌طور که می‌بینیم، شاعر به سردارها و شخصیت‌های حماسی ارادت خاصی داشته است و با سرودن ۱۵ شعر در کتاب خویش به نام سرداران نام‌آور ترکمن، یادشان را برای همیشه در تاریخ ثبت کرده است:

### قاجار باي:

از سرداران معروف تکه‌است. نقش او در جنگ مرو با فرماندهی چند هزار سوار جنگجو در صفحات پیشین گفته شد. شاعر، این سردار را به صفات: صاحب همت بلند، محبوب ملت، سخی بالقب‌خان و شاه‌ستوده است. در شعر «قاجارباي» چنین گفته: اسباب سنده، پاراغ سنده، آت سنده

اسباب نبرد، اسلحه و اسب، آن توست  
 اولوغ همت سنده، اولوغ آت سنده  
 همت بزرگ و آوازه و شهرت در توست  
 سؤیسنگ، اوغول، قوچسانگ پریزاد سنده  
 فرزند و همسری نیکو برای محبت داری.  
 غنیمت بیل بودورانی، قاجارباي!  
 ارزش چنین دوره زندگانیت را دریاب، قاجار باي!  
 در شعر «مرد لرینگ مردانیدر»:  
 بخش ایلینده قاجارباي بارچا ایلینگ جانیدیر  
 قاجار باي جان ودل ایلهاست!  
 قوچ یگیت لرینگ باشی، سرکرده سلطان - خانیدیر  
 سرور جوانمردان، سرکرده سلطان و خانهاست!  
 گیجه گوندیز مجلس ایلأب، سوردوگی دؤورانیدیر  
 شب و روزش در مجالس شور و تصمیم گیری می گذرد  
 یاو گونی میدانا گیرسه، مردلرینگ مردانیدیر  
 روز نبرد در میدان کارزار، بزرگ جوانمردهاست  
 شک داگیلدیر، بارچادان افضل قیلان انسانیدیر  
 بی شک او افضل ترین مردهاست!

\*\*\*

اۆزی دیر شیر و پلنگ چیقماز عرفات داغینا  
 حتی در کوه عرفات، شیر و پلنگی چون تو پیدا نمی شود!  
 سن کمین شیدا اوچوب قونماز ارمنینگ باغینا

هیچ عاشق و شیدایی غیر از تو بر باغ ارم نمی‌نشیند!  
 ار اوزوم دیگن کیشی، يتمز آياق توفراغينا  
 آنان که لاف مردی می‌زنند، به گرد پای تو نمی‌رسند!  
 شوم فلک چرخ اورماسین دولت - سعادت چاغينا  
 فلک بدکردار به پای بخت و سعادت تو نخواهد پیچید!  
 هر قیلان کأرین گؤروب، حلق‌لار اونونگ حیرانیدیر  
 همه با دیدن کارهایت دست حیرت بر دهان می‌برند.

\*\*\*

آد گؤته‌ریب، آبرای آلدی، چاقیریب جتارینی  
 با یاد خدا آوازهاش سر زبان‌ها افتاد  
 گلسه مهمان، قَلُوق ایلار یارینی - اغیارینی  
 او دوست و دشمن را با روی باز پذیرا می‌شود.  
 بارخلاق آرزو ایلار دولت - دیدارینی  
 همه دیدارش را آرزو می‌کنند و برایش دعا می‌کنند  
 یاو گونی اورتا دوشوپ، قیز دیر سواش بازارینی  
 روز کارزار به میدان آمده هم‌اورد می‌طلبد  
 یوز ده مونگ لشکر چه‌کن شالار اونونگ یکسانیدیر.  
 صدها هزار شاهان لشکرکش به او می‌مانند.

قره اوغلان:

قره‌اوغلان از سردارهای به‌نام تکه‌است. همان‌طور که می‌دانیم در

حمایت از قیام سالار در سالهای ۱۲۶۶ - ۱۲۶۲ هـ. ق نقش بزرگی ایفا کرد. سالار ادعای حاکمیت بر خطنه خراسان را داشت. برای همین، چند سال به جلب حمایت سرداران ترکمن همچون قره اوغلان خان اون بیگی، آقا محمد سردار و اراز خان پرداخت. بعد از مرگ محمد شاه، سواران ترکمن تحت فرمان سردارها و با نظارت سالار، حاکم خراسان را شکست داده، وارد مشهد شدند. شاعر ترکمن برای تشریح این پیروزی به استعاره متوسل شده و از دوست و دشمن قره اوغلان، به اسم نام نمی برد، بلکه سالار را «مرد»، «دوست» و والی خراسان، حمزه میرزا را به عنوان رقیب نام برده است. شاعر با این سردار آشنایی نزدیکی داشته و مرتب به دیدارش می رفته است. و نیز در پناه او آزادانه اظهار عقیده می کرده است.<sup>۱</sup>

شاعر دو جا از اقدام موثر قره اوغلان در هدایت آب رود به کشتزارها که باعث آبادانی منطقه شده، سخن گفته است:

دمیر قلا سیدیر ایلینگ دانشیده

اوقلعه ای آهنین در گرداگرد ملت است

گوسین توتویب تیغ بلایه بیه<sup>۲</sup>

سینه سپر کرده در برابر تیغ های بلا

با اشاره به واژگون کردن حکومت حمزه میرزا می گوید:

قره اوغلان کمین سر کرده

۱- ملانفس ص ۱۵۲

۲- پیشین ص ۱۷۶



سر کرده‌ای چون قره‌اوغلان  
 سور سام تافیلماز هریرده  
 هیچ جا چون او یافت نشود  
 یورت اوچین جان چکان مرده  
 برای سرزمین خود جان فداست  
 حق دیمیش مردانه بگلر  
 سروران، خدا او را در شمار جوانمردان قرار داده است  
 عوض مراد سردار:

ازقهرمانان نامدار ترکمن علیه روسیه در سالهای  
 ۱۲۸۷/۱۸۷۰ تا ۱۲۹۹/۱۸۸۱ عوض مراد است. شاعر او را بالقباب  
 «عوض مراد با تیر» و «عوض مراد خوجه» خطاب کرده و از بیان  
 احساسات خود نسبت به او در قالب شعر (ایچینده) و (خوجام)  
 دریغ نکرده است. عوض مراد در زمان پیری ملانفس، به سرداری  
 رسیده است:

عوض مرادخانینگ وصفینی  
 توصیف خصوصیات عوض مراد را  
 دیرام دستان ایچینده  
 در ضمن داستانی بازگو می‌کنم  
 شکار ایلاب داغ دوزون  
 او کوه دشت را شکارگه خود کرده است  
 تا مبارک قیلیمیش اوژون

خداوند وجود او را پر برکت قرار داده

بلبلدیر میدان ایچینده

چون بلبل است در عرصه نبرد

وی در شعر «خوجام»، سردار را این گونه وصف می کند:

سن فولاق قویغیل سؤزه، وصف ایلارین پیرم خوجام

گوش بسپار به وصف های من از پیرمیدان، خوجام

دستگیرم، شب چراغیم، روشنیم، نوروم، خوجام

که شب چراغم، روشنی دیده ام، حامی ام خوجام است.

ایسته سم حاضیر بولان، مونگ درده تدبیریم خوجام

در گرفتاری ها به فریادم می رسد، هزاران درد را چاره می کند

گیر سه میدانغه سواش گون، آرسلان، شیریم، خوجام

در میدان نبرد، به سان شیر و پلنگ می جنگد

دین اسلامینگ سوینجی، قواتیم، زوروم، خوجام

افتخار دین، تمام زور و توانم تویی، ای «خوجام»!

\*\*\*

آتی دولدولغه برابر، آلا میدان زینتی

اسبش به مانند «دُلْدُل» زینت و شکوه میدان است.

پوز تومن بیر تارینا برسنگ یتشمز قمتی

تاری از موهایش با هزاران پول برابری می کند.

سگردیب میدان آرا کافرغه سالدینگ شدتی

تو در میدان نبرد به صف کافران می زنی

هم سخی لیق بایدا حاتمدان اعلا همتی

در بخشندگی از حاتم طائی هم والا همت‌تری  
 اهلی دینینگ قوآتی سن، سن مدد کاریم خوجام  
 توان دین تو هستی، مددگرم تو هستی؛ ای «خوجام»!  
 سخن شاعر درباره سردارها به این سه تن ختم شده است و  
 از دیگر نام آوران آن عصر سخنی به میان نیاورده است. به هر حال،  
 ملانفس به عنوان شاعر عاشق و وصف‌کننده سردارها شهره است.

# مختومقلی و بارامانت

یوسف فوجق

از جمله موضوعاتی که مختومقلی (۱۰۹۴ - ه. ش) در دیوان به آن پرداخته است، عشق حقیقی است. در عرفان اسلامی، عشق حقیقی برخلاف عشق مجازی به دور از هواهای نفسانی و لذات دنیوی مطرح می‌شود. از طریق این عشق تمام موجودات به عبودیت و ستایش خالق مشغول هستند. سعدی در باب دوم گلستان با ذکر حکایتی می‌گوید:

به ذکرش هر چه بینی در خروش است

دلی داند درین معنی که گوش است.

نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است

که هر خاری به تسبیحش زبانی است.

این عشق در قرآن نیز به صورت‌های مختلف ذکر شده. مثلاً:

«يَسْتَبِحُ اللَّهُ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلِّ  
 قَدْ عَلِمَ صَلَاتِيهِ وَتَسْبِيحِهِ» (سوره نور - آیه ۴۱)  
 ترجمه: «هر چه در آسمان‌ها و زمین است، حتی مرغ که در  
 هوا پرمی‌گشاید، همه به تسبیح و ثنای خدا مشغول هستند و  
 همه آن‌ها نسبت به طاعت و بندگی و سپاس خود واقف  
 هستند.»

مختومقلی فراغی با توجه به جنبه عرفانی قضیه، موضوع  
 عشق حقیقی و ستایش موجودات به خالق را چنین زیبا بیان  
 می‌کند:

یردهن چیقان آغاچلار  
 درختانِ سر در آورده از دل خاک،  
 تیلی ثنالی قوشلار  
 پرندگانِ توحید گوی و تسبیح خوان،  
 سبحان سؤین درویشلار  
 درویشانِ دوستدار سبحان،  
 دؤوراندا دور، دؤوراندا  
 همه در جوش و خروشدند.

در شعری دیگر ضمن بیان این مطلب، ستایش مخلوقات را  
 به گونه‌ای زیبا به تصویر کشیده است که مضمون آن به آیه قرآن  
 مجید نزدیک است:

عاشق آیدار الّا الله، قارلاواج آیدار الحمد الله  
 عاشق «الّا الله» و پرستو «الحمدالله» می‌گوید  
 لک لک اوقیر قل هو الله، حنان منان ایچینده

و لکالکی مشغول خواندن «قل هو الله» است  
 بایقوش آیدار دردیم بار، تسبیحیم بار، وردیم بار  
 جغدی می نالد و درد می کشد، تسبیح و ورد بر زبان دارد.  
 ویرانادا یوردوم بار، زار و گریان ایچینده  
 جایش در ویرانه‌هاست و همیشه نالان و گریان است  
 اؤردک تیلی دعا دا، توراج تیلی ثنادا  
 اُردکی در حال نیایش است و کبکی ثناگوی خداست  
 غازلار قایپ هوادا، گؤزی عمان ایچینده  
 و غازها خیره به عمق آسمان، اوج می گیرند

مختومقلی در شعرهایش، بارها خود را در ستایش و سپاس از  
 پروردگار و حاجت خواهی و طلب آمرزش با پرندگان همراه  
 می سازد و این عشق به خداوند را در حیوان و انسان یکسان  
 می داند:

بیکار قویما عمریم بختی  
 عمرت را بیهوده سپری مکن!  
 او یاندر سانگ یخشی بختی  
 بخت و اقبال روشنت را بیدار کن  
 دعا قیلسام سحر وقتی  
 کاش هنگام سحر به درگاه خدا می نالیدم!  
 نالش قیلسام قوشلار بیلن  
 و با پرندگان همراه و هم صدا می شدم!  
 شیخ اجل سعدی، این ستایش و سپاس مخلوقات را که  
 نتیجه عشق حقیقی موجودات است، چنین بیان می کند:

آفرینش همه تنبیه<sup>۱</sup> خداوند دل<sup>۲</sup> است  
 دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار  
 کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند  
 نه همه مستمعی فهم کند این اسرار  
 خبرت هست که مرغان سحر می‌گویند  
 آخر ای خفته سر از خواب جهالت بردار؟  
 تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش؟  
 حیف باشد که تو در خوابی و نرگس بیدارا

عشق حقیقی است که ارزش‌های معنوی و روحانی انسان را  
 زنده می‌کند. عشق حقیقی در عرفان اسلامی، نهایت آرزوها به  
 خداوند است. این عشق که در آثار شاعرانی نظیر سنائی و مولوی  
 و عطار و حافظ و هم چنین در اشعار مختومقلی انعکاس یافته  
 است، مهم‌ترین عامل تکامل انسان است و به ادعای شاعران  
 عارف، از جمله مختومقلی فراغی، برتر از عقل است. به قول  
 خواجه حافظ شیرازی:

آسمان بارامانت نتوانست کشید  
 قرعه فال به نام من دیوانه زدند.

در قرآن مجید، آیه ۷۲ از سوره احزاب آمده است که:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ  
 أَنْ يَحْمِلْنَهَا، أَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا  
 جَهُولًا.»

۱- تنبیه: بیداری

۲- خداوند دل: صاحب دل - انسان

ترجمه: «به راستی بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها امانت خداوندی را عرضه کردیم، همه از تحقّل آن امتناع کردند و اندیشیدند، تا اینکه انسان آن را پذیرفت. چه، او ستمکش و ناآگاه بود.»

درباره بار امانت، نظرات مختلفی وجود دارد. در نفعات الانس (صفحه ۳۷) و ریاض العارفين (صفحه ۲۷)، امانت به معنای ولایت و امامت آمده است.

عرفای صاحب‌دل امانت را به معنای عشق دانسته‌اند. در کشف الاسرار آمده است که: «مراد از امانت، محبت و عشق است. خدای تعالی گوید ما آدم را از خاک و گل در وجود آوردیم...، آنگه - خداوند - امانت بر عالم صورت عرض داد. آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها سر وازدند، آدم مردانه در آمد و دست پیش برد. (کشف الاسرار وعده الابرار، ج ۸ ص ۱۰۱)

خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: «کریم! امانت عرضه دادی، بگریخت کوه، چون است که امانت بهره من آمد، تجلی بر کوه. (سخنان پیر هرات، ص ۷۲) سعدی می‌گوید:

من آن ظلوم جهولم که اولم گفتمی  
چه خواهی از ضعفا ای کریم و از جهال  
مرا تحقّل باری چگونه دست دهد  
که آسمان و زمین بر نتافتند و جبال

(کلیات سعدی ص. ۷۳۱)

شیخ نجم‌الدین رازی در مرصادالعباد، امانت را معرفت می‌داند که انسان آن را عاشقانه بر دوش جان می‌کشد: «چون در



نبات ارواح نورانی، حرارتی که پایه محبت است و کدورتی که خمیر مایه تواضع و عبودیت است اندک بود و به کمال نبود، بار امانت معرفت نتوانست کشید، مجموعه‌ای می‌بایست از هر دو... تا بار امانت را مردانه و عاشقانه در دوش جان کشد.»

در بستان العارفين و تحفة المریدین، ضمن بیان این که دل عارف بزرگ‌تر و فراخ‌تر از هفت طبق زمین و آسمان و عرش و کرسی است، علت آن را نگهداری بار امانت حق می‌داند.

مختومقلی فراغی در یک غزل زیبا با استفاده از صنعت حُسن تعلیل و صناعات ادبی دیگر این موضوع را با تصاویر شاعرانه، چنین تفسیر می‌کند:

گشت ایله‌دیم، گزدیم عشقینگ داغیندا  
در کوه عشق فراوان گشتم.

نه بلا دور، کیمسه چه‌کر بودردی؟

چه کسی تحمل درد عشق را دارد؟

عشق داغین آسدیلار گؤگونگ بوینوندا

طوق عشق را بر گردن آسمان انداختند

گؤک تیتره ییب، چه‌که بیلمز بودردی

آسمان عاجزانه غزید و تحمل نیاورد.

... کیم‌دور عشقینگ یوکون چه‌کر مردانا

چه کسی مردانه بار عشق را به دوش می‌کشد؟

فلک گؤردی قورکوپ دوشدی گردانا

فلک ترسید و شروع به چرخیدن کرد.

زمین جنبش ایلاب قالدی لرزانا  
 زمین نیز تحمّل نکرد و لرزیدن آغاز کرد.  
 کوپ لرتاب گه تیرمز چکمه ز بودردی.  
 کسی تحمّل این عشق را ندارد.

بهشت قاچیب چیقمیش عرشینگ اوستونه  
 بهشت ترسید و به بالای عرش گریخت.  
 تموغ فورکوب، گیرمیش یرنگ آستینه  
 جهنم از ترس در زمین فرو رفت.  
 قاچدی دریا آدام آلدی دستینه  
 دریا گریخت و انسان آن را به دست گرفت.  
 دؤرت یوز ییل لاپ، چکه بیلمز بودردی.  
 سالها می گذرد و او عاجزانه آن را بر دوش می کشد.

در این ابیات، صنعت حُسن تعلیل در تمامی روح و  
 تصویرهای شعری منعکس شده است، چرا که شاعر توانا برای هر  
 یک از پدیده‌های طبیعی دلایل شاعرانه آورده است و این، بر بار  
 معنایی شعر افزوده است. غرش آسمان و رعد و برق را به خاطر  
 ترس از قبول امانت خداوندی می‌داند و دربندی دیگر، گردش  
 افلاک و لرزش‌های زمین را دلیلی بر ترس آن‌ها از این امانت ذکر  
 می‌کند.

نجم‌الدین رازی در مرصاد العباد در تفسیر آیه ۷۲ از سوره  
 احزاب می‌گوید: «مراد از آسمان، اهل آسمان است، یعنی ملائکه -  
 مراد از زمین، اهل زمین است، یعنی حیوانات و جن و شیطان - و

از کوه، اهل کوه، یعنی وحوش و طیور. (مرصاد العباد ص ۲-۳ و ص ۴۱-۴۲)

عطار نیز در اسرار نامه به این مسأله اشاره کرده، می‌گوید:  
 چنین گفت آن عزیز با دیانت  
 که تا حق عرضه دادست این امانت  
 زمین و آسمان زان در رمیدست  
 که بار عهده آن سخت دیدست  
 تو تنها آمدی تا آن کشی تو  
 از آن ترسم که خط در جان کشی تو

مولوی در این باره می‌فرماید:  
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد  
 کوه در رقص آمد و چالاک شد.  
 در جای دیگر می‌فرماید:  
 عشق جوشد بحر را مانند دیگ  
 عشق ساید کوه را مانند ریگ  
 عشق بشکافد فلک را صد شکاف  
 عشق لرزاند زمین را از گزاف  
 با محمّد بود عشق پاک، جفت  
 بهر عشق او خدا «لولاک» گفت.  
 صائب در این باره بیتی دارد:  
 سرگرمی فلک ز عشقست که بی‌عشق  
 دیگی بود افلاک که از جوش فتاده.

و حافظ چنین می‌فرماید:  
خراب تر ز دل من غم تو جای نیافت  
که ساخت در دل تنگم قرارگاه نزول



# آشنایی با نسخه‌های خطی دیوانِ مختومقلی

یوسف قوجق

مختومقلی فراغی بزرگ‌ترین شاعرِ عارف در ادبیات کلاسیک ترکمن است که اشعارش را با زبانی ساده و در عین حال زیبا و شاعرانه بیان می‌کرده است. زندگی او در دوره‌ای از هرج و مرج و قتل و غارت گذشت.

پس از اینکه نادر شاه در سال ۱۱۲۶ هجری شمسی (مطابق با ۱۷۴۷ میلادی) به قتل رسید، یکی از سران لشکر نادر شاه به نام احمد دزانی در افغانستان زمام امور را به دست گرفت و همزمان با وی، شاه‌رخ نوۀ نادرشاه در خراسان به حکمرانی پرداخت و از طرف دیگر کریم‌خان زند مناطق زیادی از ایران را به تصرف خود درآورد.

به طور کلی عصر مختومقلی عصر برخورد قدرت‌ها بر سر

تصرف سرزمین ایران بوده است. شورش خانهای مناطق مختلف و درگیری آنها برای کسب قدرت، عصر مختموقلی را پر آشوب کرده است.

بسیاری از شعرهای مختموقلی بیانگر اوضاع نابسامان روزگارش بوده، و شاید اعتقاد وی به بی‌اعتباری دنیا، از همین جا نشأت می‌گیرد. شعرهایی مانند «دؤکر بولدوق یاشمیز»، «نقصانا گلگای»، «عرش آغلیا»، «چاودورخان اوچین»، «گچدی دیدیلر»، «سیزینگ دیر»، «یورملی بولدی»، «آغلارمن»، «سن فتاح» و... آینه تمام نمای عصر مختموقلی است. در یکی از شعرهایش وضع اجتماعی خود را این گونه به تصویر می‌کشد:

داغلار باشین اگدی، دومان بوره‌ندی

کوه‌های قامت خمیده، در ابرهای تیره، سر فرو بردند.

یل لرقالا بیلمان یردهن سویره‌ندی

بادها افتاده از پا روی زمین خزیدند.

مسلماً شاعری توانا همچون مختموقلی به غیر از دیوان اشعار، آثار دیگری نیز داشته است و آن چنانکه از بعضی شعرهایش برمی‌آید، تمام آثار وی، در این هفتصد قطعه شعر خلاصه نمی‌شده است.

مختموقلی در یکی از شعرهایش به دیگر آثار خود اشاره

کرده و با اندوه فراوان می‌گوید:

یازان کیتاپ لارمی سیلا آلدیرپ

کتاب‌هایم، سرمایه سال‌ها تلاشم را به سیل‌ها سپردند

گوزلریم ایزیندا گیریان ایله دی.

و اشک‌ها امتداد نگاه سرگردانم را پوشاندند.  
 در بیتی دیگر به کتابی اشاره می‌کند که پنج سال از عمر خود  
 را صرف نوشتن آن کرده است:  
 بأش ییل‌دا بیر کیتاپ ادهن ایشمی  
 برگ برگ کتابی که پنج ساله نوشته بودم.  
 قیزیل باشلار گلیپ، ویران ایله‌دی  
 در یورش قزلباش‌ها بر باد رفت.

آن چنانکه از اشعارش پیداست، اوضاع نابسامان عصر  
 مختومقلی در مفقود شدن آثار شاعر نقش به‌سزایی داشته است.  
 تا این زمان دیوانی که مختومقلی به خط خودش آن را  
 نگاشته باشد، دیده نشده است. تنها اشعاری که بعدها به کتابت در  
 آمده، در طول تاریخ دست به دست گشته و به ما رسیده است.  
 هم اکنون نیز در بین ترکمن‌های ایران، نسخه‌های خطی  
 متفاوتی وجود دارد که جمع‌آوری و تحقیق روی آن‌ها برای اهل  
 تحقیق مفید و ضروری است. تلاش‌های زیادی در جمهوری  
 ترکمنستان شوروی سابق صورت گرفته که یکی از بهترین  
 تحقیقات، کتابی با عنوان «تصاویر دست‌نوشته‌های مختومقلی»<sup>۱</sup>  
 است. در این کتاب مشخصات حدود دویست و هفتاد نسخه از  
 دست‌نوشته‌های قدیمی دیوان مختومقلی که در موزه‌های مختلف  
 نگهداری می‌شود، ذکر شده است. ما به یک نمونه از قدیمی‌ترین

---

۱- آ. عاشیروف، «مختومقلی نینگ قول یازمالارنینگ تصویری»، آسغاباد،  
 انتشارات علم، ۱۹۸۴.



نسخه خطی دیوان مختومقلی که در این کتاب آمده، اشاره می‌کنیم:

نسخه خطی دیوان مختومقلی، سال ۱۱۹۳ هجری:

یکی از قدیم‌ترین نسخه‌هاست. صفحاتی از ابتدا و انتهای آن مفقود شده، و با شعری با عنوان «یارب» شروع می‌شود. البته دو مصرع اول این شعر، با گذشت زمان محو و ناخوانا شده. دومین بیت این شعر به صورت زیر آمده است:

در گاهینگای کردگار قیلسام عبادت یوق قرار

اتگه نیمه یوق اعتبار، صوم و صلاة دان، یارب!

آخرین بیت این نسخه که در صفحه ۸۶ آمده، به این صورت

است:

بیری سین یوردی بیلن ایله دی ویران

بیرسی نینگ یاری ایزیندا حیران

این نسخه خطی در سال ۱۹۴۱ میلادی توسط کمیته برگزاری

بزرگداشت مختومقلی از مسجد جمعه واقع در بخش «حسن قلی» به دست آمده است.

در این دیوان جمعاً حدود ۲۱۳ شعر وجود دارد و تمامی

شعرها با کلمه «ولئه ایضاً» (به معنای «این شعر هم از اوست») از یکدیگر تفکیک شده‌اند. در انتهای دیوان «فهرست مندرجات» نیز آورده شده است.

سنه ۱۱۹۳ هجری (۱۷۷۹ میلادی) در صفحه ۸۵ ذکر شده که

به نظر می‌آید این تاریخ بعدها به کتاب افزوده شده باشد.

بنا به اظهار نظر متخصصان خطوط قدیمی، این نسخه در

اواخر قرن هیجدهم به رشته تحریر در آمده. جنس کاغذ از نوع کاغذهای خاص مشرق زمین (ایران) است. تمام اشعار به خط نستعلیق نگارش یافته.

هر صفحه این نسخه، ۱۶ سطر دارد که دو مصرع هر بیت مقابل هم نوشته شده است. کل دیوان ۸۶ صفحه است. وضعیت نسخه: این نسخه بر اثر رطوبت تخریب شده است، طوری که خواندن آن مشکل است.



# آشنایی با نویسندگان و شاعران

## محمود عطاگزلی

عبدالرحیم رحیمی: نام پدرش بایرام خان بوده است. او در صفر سال ۹۶۴ هجری (۱۵۵۷ - ۱۵۵۶ م) به دنیا آمد. به غیر از شاعری در کار سیاست و لشکری هم فعالیت داشته است. رحیمی علاوه بر اشعار ترکمنی، شعرهایی به زبان عربی - فارسی و اردو نیز سروده است.

عبدالستار قاضی: شاعر قرن ۱۹ میلادی ادبیات ترکمن است. اثری به نام «جنگ نامه» از او به جای مانده است. آثار دیگری از او به دست نیامده است.

آزادی: دولت محمد آزادی، شاعر قرن ۱۸ میلادی ترکمن. او پدر شاعر معروف، مختومقلی فراغی است. او از خود آثاری چون «وعظ آزاد»، «بهشت نامه»، و «حکایات» به یادگار گذاشته است.

چندین غزل و رباعی نیز از وی به جا مانده است.  
در آثار آزادی، کلمات عربی، فارسی و جغتایی فراوان دیده می‌شود.

**الهی:** الله نظر الہی شاعر قرن ۱۹ میلادی ترکمن است.  
(۱۸۰-۱۷۹۰م) وی معاصر با «زنہاری» بوده است. الہی از «آرساری»ها و از طایفه «گؤنیش» از تیره «قینلی باغشیلی» بوده است. وی در سال ۱۷۹۰ در روستای «قینلی - باغشیلی» به دنیا آمده و در سال ۱۸۰ میلادی درگذشته است.

**عندلیب:** شاعر قرن ۱۹ میلادی ترکمن. (۱۷۷۰ - ۱۷۱۱ م).  
اسمش نورمحمد بوده و عمرش را در «داش حوض» (داشخوز) سپری کرده است. عندلیب تنها شاعر ترکمن است که تخمیس‌های زیادی نوشته است. آثار او عبارتند از: «اوغوزنامه»، «رساله نسیمی»، «لیلی و مجنون» و «یوسف و زلیخا». این شاعر به زبان فارسی نیز شعر می‌سروده است. وی اشعار زیادی از نظامی را به ترکمنی برگردانده است.

**افضلی:** شاعر قرن ۱۹ میلادی. در چارچو می‌زیسته است.  
اسمش مختوم است و شعرهایی در زمینه نجوم و ستاره‌شناسی دارد.

**عاشقی:** شاعر قرن ۱۹ میلادی. وی در سال ۱۸۲۹ میلادی به دنیا آمده است. سال وفاتش مشخص نیست. عاشقی در سرزمین خوارزم (در داش حوض) زندگی می‌کرده است. از او ده‌ها شعر و غزل به جای مانده است.

**بحری:** عوض محمد بن شیر محمد بحری در اواخر قرن ۱۸

و اوایل قرن ۱۹ میلادی می‌زیسته است. وی در روستای «گیل آباد» از سرزمین بخارا به دنیا آمده. «نُه منظر» را براساس کتابی به زبان فارسی به همین اسم نوشته است. کتاب دیگری به نام «درویش بحری» دارد که در بیان احوالات خود اوست. وی در روستای «پای کند» بخارا از دنیا رفته است.

بایرام‌خان: شاعر مشهور ادبیات کلاسیک ترکمن است در قرن ۱۶ میلادی. او ترکمن و از تیره «قره‌قوینلی» طایفه «بهارلی» بوده است. در شهر «بدخشان» به دنیا آمده و در «بلخ» در گذشته. او به همراه همایون شاه به هندوستان سفر کرد. در زمان حکومت اکبرشاه مورد توجه قرار گرفت و لقب «خان خانان» را به دست آورد. او تقریباً در بیستمین سال قرن ۱۶ میلادی به دنیا آمده و در سال ۹۶۸ هجری (۱۵۶۱ - ۱۵۶۰ میلادی) به حج می‌رود. در راه مکه به ولایت «گجراتا» که می‌رسد، به دست شخصی به نام «مبارک لوهانی» کشته می‌شود. وی به زبان‌های فارسی و ترکی شعر می‌گفته است. دیوانی که به زبان فارسی و ترکی از او به جای مانده، در سال ۱۹۱۰ میلادی توسط دانشمندی انگلیسی به نام «دنیوس روس» به چاپ رسیده است.

کاتبی: شاعر قرن نوزده در ادبیات ترکمن است (۱۸۸۱ - ۱۸۳۰). نامش عوض تاغان است. اشعار غنایی فراوانی از او به جای مانده است. وی درباره واقعه «گوگ دبه» و نوربردی‌خان اشعاری سروده که از لحاظ تاریخی بسیار حائز اهمیت است.

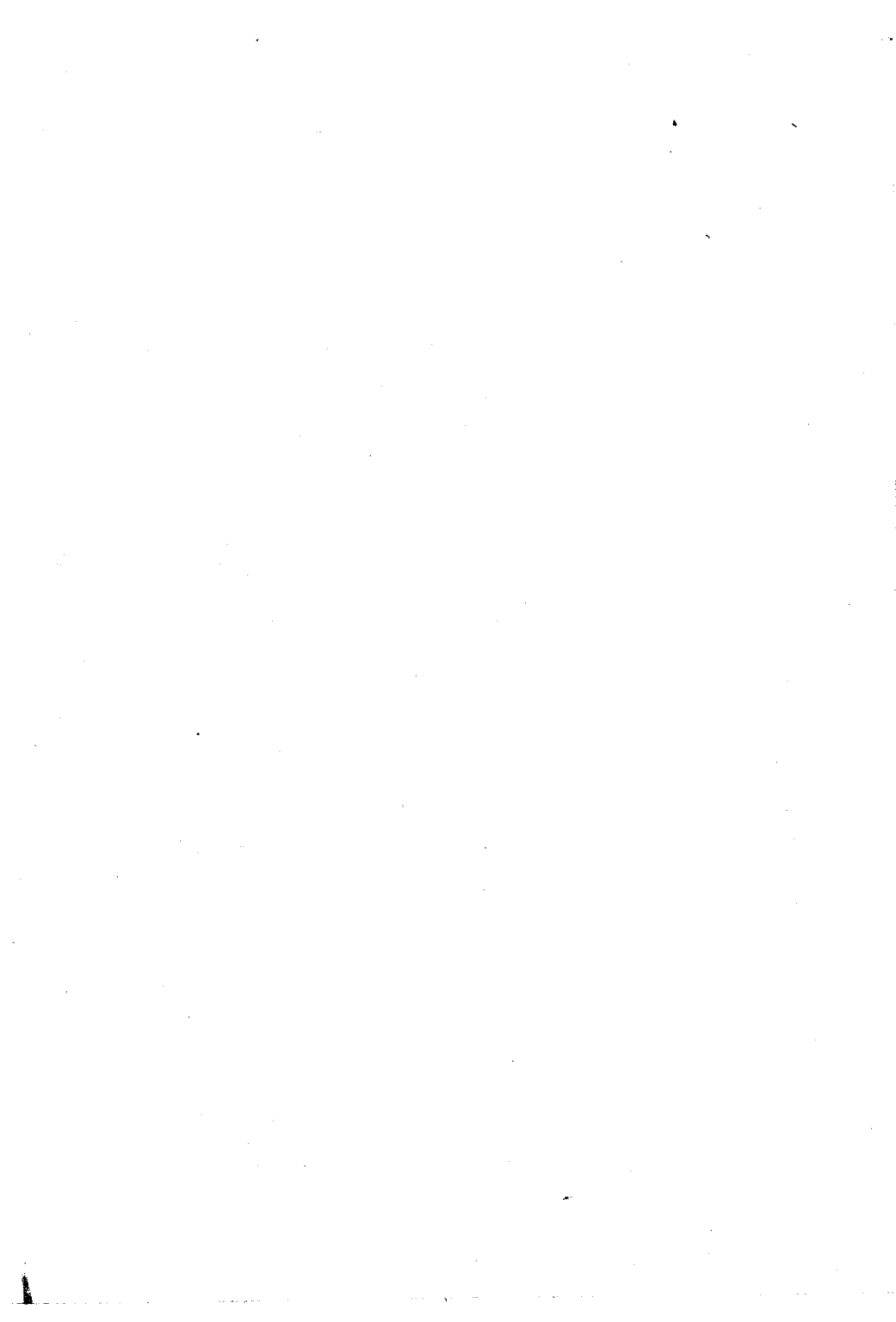
معروفی: شاعر قرن هیجده ترکمن (۱۸۰۵/۱۰ - ۱۷۳۵)، نامش قربانعلی است. عمرش را در خیوه و «اورگنج» گذراند.

اشعار غنایی فراوانی از وی به ما رسیده است. داستان‌های «سیف  
الملك و مدح الجمال»، «دولت یار»، «یوسف و احمد»، «علی بگ  
و بالی بگ» از اوست.

## انتشارات برگ بزودی منتشر می‌کند:

بی‌قراریها / ایرج قنبری  
تبلیغات / شمس‌الدین رحمانی  
چگونه در ۲۱ روز فیلم‌نامه بنویسم / ترجمه عباس اکبری  
چهارپا / ترجمه سیدمهدی شجاعی  
خوشه‌ها و خنده‌ها / محمود سلطانی  
خلاصه باران / سعید یوسف‌نیا  
دیوان جويا تبریزی / عباس داکانی  
دوستی / علی مؤذنی  
در گیسوان شب / احمد عزیزی  
روند فیلم‌نامه‌نویسی / ترجمه عباس اکبری  
ساختن پل جدید / ترجمه حسین سیدی  
شهر وارونه / ترجمه سیدمهدی شجاعی  
شخصیت پردازی در سینما / سیدمجید امامی  
شهر ساعتها / مژگان نیکویی  
غفلت و رسانه‌های فراگیر / یوسف علی میرشکاک  
فردا دیر است / ترجمه محسن چینی‌فروشان  
کوههای تبت / ترجمه علیرضا توکلی  
کدام درست است؟ گردآوری حسین حداد  
گوشواره‌ها / فرید فتحعلیان  
ماجراهای امین و اکرم ۳ / احمد عربلو  
نقطه عطف / ابراهیم حسن‌بیگی  
هبوط / جلال محمدی







انشارات برگ

تهران - صندوق پستی ۴۹۳۹/۱۵۸۷۵ - تلفن ۸۳۸۳۴۲

۵۶۰ ریال